

رسائل

مجله علمی دانش پژوهان مرکز آموزش های تخصصی فقه

شماره ۴، پاییز ۱۳۹۴

صفحات ۸۳ تا ۱۲۴

محمد طاهر آسا* علی جواد دهقان**

Mohammadta@mailfa.org

ترجمه مدخل «Rights»^۱ [حق ها] از دایره المعارف استنفورد^۲

اشاره

با توجه به اهمیت معاملاتی که با موضوع «حق» در فقه امامیه انجام شود، سزاوار است که این مفهوم، به صورت کلی تحلیل و واکاوی شود. مطالعه این مفهوم در نظام حقوقی شیعه و مقایسه آن با سایر نظام های حقوقی باعث خواهد شد، ضمن تقویت انگیزه فهم ظرائف موجود در متون فقهی، مقدمات لازم برای برقراری تعامل نظام های حقوقی با یکدیگر در این موضوع فراهم آید. توجه به معادل مفاهیم کلیدی این بحث، مانند حق، قدرت، اختیار، استحقاق، دارایی، اسقاط کردن، واگذار کردن، سزاوار بودن، اولویت داشتن و مباحثی که درباره آن ها در مدخل «rights» (حق ها) از دایره المعارف فلسفی استنفورد از آن سخن رفته است، می تواند زمینه را برای انجام یک پژوهش مقایسه ای و مقارنه ای میان متون فقهی و حقوقی فراهم آورد.

دایره المعارف استنفورد، که مجموعه ای کم نظیر برای دستیابی به یک شناخت کلی و جامع از یک موضوع فلسفی^۳ است، می تواند آخرین دیدگاه های مطرح درباره یک مسأله و زوایای اصلی آن را برای خواننده آشکار نماید. مدخل «rights» (حق ها) از این دایره المعارف فلسفی، این قابلیت را داراست که مفاهیم و اصطلاحات مشابه حق، بویژه عناصر چهارگانه امتیاز، مطالبه، قدرت و مصونیت در نظام هوفیلدی، را تشریح و تبیین نماید.

شایان ذکر است که بر اساس این مقدار بررسی صورت گرفته، نخستین بار است که این مدخل به فارسی ترجمه می شود.^۴

1. Rights

2. Stanford

۳. مسعود علیا، دبیر ترجمه مجموعه گزیده دانشنامه استنفورد، این دانشنامه با سرپرستی دکتر ادوارد ن. زالتا منتشر می شود و دبیر ترجمه مجموعه گزیده آن در نشر ققنوس نیز مسعود علیا است. متن کامل مقالات این دانشنامه در آدرس <http://plato.stanford.edu> قابل دریافت است.

۴. با توجه به اینکه مقالات این دانشنامه بعد از انتشار اولیه به دفعات بازبینی می شود، به استحضار خوانندگان گرامی می رساند که این ترجمه از مدخل rights، بر روی متنی از دانشنامه استنفورد صورت گرفته که برای نخستین بار در تاریخ ۱۹ دسامبر ۲۰۰۵ منتشر شده و در تاریخ ۲ جولای ۲۰۱۱ بازبینی ماهوی شده است.

* دانش آموخته مرکز آموزش های تخصصی فقه و طلبه سطح دو حوزه ی علمیه قم.

** دانش آموخته کارشناسی مترجمی زبان انگلیسی و دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه مفید.

مقدمه

حق‌ها، استحقاق‌هایی^۱ برای انجام یا ترکِ اعمالی معین و یا حضور یا عدم حضور در موقعیت‌هایی معین است. حق‌ها بر برداشت‌های تازه در این باره دلالت دارد که چه اعمالی مجاز هستند و کدام سازوکارها مناسبند. حق‌ها، ساختار دولت‌ها، محتوای قوانین و ساختار امور اخلاقی را به صورتی بنا می‌نهد که در حال حاضر پذیرفته شده است. پذیرش مجموعه‌ای از حق‌ها به معنای پذیرش توزیع آزادی و سلطه و نیز تأیید برداشت معینی از آن چیزی است که امکان‌پذیر است و باید یا نباید انجام شود.

این مدخل با تشریح ماهیت حق‌ها، طبقه‌بندی، ترکیب و کارکردشان آغاز می‌شود. سپس تاریخچه ادبیات حقوقی و روابط متنوع بین حق‌ها و ادله را مرور خواهیم کرد. مهم‌ترین رویکردهای فلسفی معاصر درباره توجیه حق‌ها مقایسه می‌شوند و این مدخل با انتقادهای اجمالی درباره حق‌ها و «بحث حقوقی»^۲ به پایان می‌رسد. تمرکز کلی این مدخل بر مباحث نظری عمومی است تا تحلیل یا توجیه حق‌های خاص و جزئی.^۳

۱. دسته‌بندی حق‌ها

حق حیات، حق انتخاب کردن، حق رأی دادن، حق کار کردن، حق اعتصاب کردن، حق ارتباط تلفنی، حق منحل کردن پارلمان، حق به‌راه‌انداختن یک جرثقیل، حق اداره یک آسایشگاه، حق برخورد یکسان در پیشگاه قانون، حق احساس افتخار بابت آن‌چه فرد انجام داده است، حق زیستن، حق محکوم کردن متجاوز به مرگ، حق اقدام پیش‌گیرانه اتمی، حق شاه - قلعه کردن (در شطرنج)، حق داشتن هویت ژنتیکی مشخص، حق اعتماد کردن [به دیده خود]، حق ادای حکم زوجیت زن و شوهر، حق تنهایی و حق داوطلبانه به جهنم رفتن انواعی از حق‌ها هستند.

همان‌گونه که صداها، همیشه و به صورت گسترده به گوش ما می‌رسند، ما با مطالبه حق‌ها روبه‌رو هستیم. اگر بخواهیم این حجم از مطالبه‌ها را بفهمیم، حق‌ها را باید بر اساس شاخص‌هایی عام دسته‌بندی کنیم. حق - مطالبه‌ها را می‌توان بر اساس معیارهایی مانند موردهای زیر طبقه‌بندی کرد:

1. Entitlements

2. Rights talk

۳. برای بررسی مقدمه کتاب درباره حقوق نک: آثار جونز (۱۹۹۴)، ادموندسن (۲۰۰۴)، کمپبل (۲۰۰۶) و ایویسون (۲۰۰۷).

- چه کسانی^۱، مدعی داشتن حق هستند: حقوق کودکان، حقوق حیوانات، حقوق کارگران، حقوق دولت‌ها و حقوق مردم.

- چه اعمال یا موقعیت‌ها یا اهدافی به حق ادعا شده وابسته‌اند: حقوق آزادی بیان، حقوق انتقاد کردن، حقوق حریم خصوصی، حقوق سکوت متهم، حقوق مالکیت و حقوق احترام به تمامیت جسمانی.

- چرا^۲ صاحب حق - بنا بر قوی - حق دارد: حق‌های اخلاقی در استدلال‌های اخلاقی ریشه دارند، حق‌های قانونی از قانون حاکم بر جامعه برمی‌خیزند و حق‌های عرفی به استناد عرف محلی وجود دارند.

- چگونه^۳ حق ادعا شده از اعمال صاحب حق اثر می‌پذیرد: حق غیر قابل بیع^۴ حیات، حق قابل مجازات^۵ آزادی و حق قابل اسقاط^۶ وعده‌ای که داده شده است.

بسیاری از این مقوله‌ها، خود زیرشاخه دارند. برای مثال، حقوق طبیعی، زیرمجموعه حقوق اخلاقی است که انسان‌ها به دلیل ماهیت خود از آن بهره‌مندند یا این که حق بیان سیاسی، زیرمجموعه حقوق آزادی بیان است.

مطالعه حق‌های خاص عمدتاً نوعی تحقیق درباره همپوشانی این مقوله‌ها و زیرمجموعه‌های آن است. برای نمونه، در این باره بسیار بحث شده است که حقوق بشر، آیا از زمره حقوق طبیعی است و یا این که آیا حق حریم خصوصی، یک حق قانونی است و یا اینکه آیا حق قانونی حیات، حقی قابل مجازات است.^۷

۲. تحلیل حق‌ها

دسته‌بندی، گستردگی ادعاهای حق‌ها را منظم می‌سازد. برای درک معنای دقیق هر نوع ادعایی درباره یک حق، باید روش ایجاد و کارکرد حق‌ها را به صورت دقیق بفهمیم. تحلیل حق‌ها دارای دو بخش است: شرحی از ساختار داخلی حق‌ها (با شکل آنها) و شرحی از آن چه

1. Who
2. What
3. Why
4. How
5. Inalienable
6. Forfeitable
7. Waivable

۸. برای بحث بنیادین حقوقی درباره نسبت بین حقوق اخلاقی و قانونی نک: پوزیتیویسم قانونی، نظریه‌های قانون طبیعی و ماهیت قانون.

حق‌ها برای صاحبان خود انجام می‌دهند (کارکردشان). نظام هوفیلدی^۱ برای تشریح شکل حق‌ها تا اندازه زیادی پذیرفته شده است، هر چند مناقشه‌های علمی بر سر جزئیات آن وجود دارد.^۲

۲-۱. صورت حق‌ها: نظام تحلیلی هوفیلدی

بررسی‌ها نشان می‌دهد که بیش‌تر حق‌هایی مشابه مانند حق آزادی بیان یا حق مالکیت خصوصی ساختار درونی پیچیده‌ای دارند. چنین حق‌هایی، ترتیبیاتی شکل گرفته از عناصر بنیادین هستند که بیش‌تر به مولکول‌های شباهت دارند که بر اساس ترتیبیاتی از عناصر شیمیایی نظم‌یافته است. چهار عنصر اساسی حق‌ها را که وسلی هوفیلد^۳ (۱۸۷۹-۱۹۱۸)، نظریه‌پرداز امریکایی حقوق کشف کرد، «قضیه‌های هوفیلدی» می‌نامند.

این چهار «عنصر» اساسی شامل امتیاز (آزادی)، مطالبه (ادعا)، قدرت (اختیار) و مصونیت هستند. هر یک از این قضیه‌های هوفیلدی، که صورت منطقی مشخصی دارند، به شیوه‌های خاصی کنار هم قرار می‌گیرند تا حقوق «مولکولی» پیچیده را ایجاد نمایند.

۱-۱-۲. امتیاز (آزادی)^۴

شما حق دارید تا صدفی را که در ساحل پیدا کرده‌اید، بردارید. این حق، یک امتیاز است. A امتیاز انجام دادن را دارد، اگر و تنها اگر A نسبت به انجام ندادن وظیفه‌ای نداشته باشد. این که شما حق دارید صدف را بردارید، به این معناست که شما در برداشتن آن هیچ تکلیفی ندارید. اگر بخواهید صدف را بردارید، شما از وظیفه خود در برداشتن صدف هیچ گونه تخلفی انجام ندهاید. به همین ترتیب، حق شما برای نشستن در صندلی خالی در سینما و حق شما برای زدن رنگ قرمز به دیوار اتاق خوابتان، امتیازهای شما هستند. حق - آزادی یا حق - امتیاز بیانگر آن دسته از کارهایی هستند که بهره‌مندان از آن‌ها هیچ وظیفه‌ای برای انجام دادن آن‌ها ندارند. برای نمونه، ممکن است ادعا شود که رئیس جمهوری ایالات متحده وظیفه دارد هیچ سندی را پنهان نکند. وقتی وی با استناد به «امتیاز اجرایی» با این ادعا مخالفت می‌کند، در حقیقت، به امتیاز هوفیلدی استناد کرده است. همین گونه است مجوزهایی مانند گواهی‌نامه رانندگی، جواز عمل جراحی یا قتل، که به دارنده‌اش این امتیاز را می‌دهد تا به فعالیتی مجاز مبادرت نماید.^۵

1. Hohfeldian system

۲. بر سر این مسئله که این نظریه، بهترین تبیین از کارکرد حق‌هاست، هنوز بحث‌های بسیاری وجود دارد که در بخش سوم از آن سخن می‌گوییم.

3. Wesley Hohfeld

4. Privileges (or Liberties)

۵. برخی نویسندگان حقوق، سخن گفتن از «آزادی‌ها» را در عوض «امتیازها» ترجیح داده‌اند (مانند: اشتاینر، ۱۹۹۴).

۲-۱-۲. مطالبه (ادعا)^۱

انعقاد قرارداد بین کارفرما و کارمند، این حق را به کارمند می‌دهد که دستمزدش پرداخت شود. این حق، یک مطالبه است:

A مطالبه انجام را از B دارد، اگر و تنها اگر B موظف به انجام برای A باشد.

برای نمونه، کارمند این مطالبه را دارد که کارفرما دستمزدش را بپردازد. این سخن به آن معناست که کارفرما در برابر کارمند مکلف است تا دستمزدش را بپردازد. همان گونه که در تعریف و مثال آن شاهد بودیم، هر حق - مطالبه‌ای دربردارنده یک تکلیف (حداقل) برای دارنده (حامل) تکلیف است. درباره حق - مطالبه باید دانست که تکلیف دارنده (حامل) تکلیف، «به سود» یا «برای» دارنده حق است.

همه حق - مطالبه‌ها با اعمال اختیاری مثل امضای یک قرارداد شکل نمی‌گیرند؛ و همه حق - مطالبه‌ها با وظیفه‌های صرفاً یک عامل متناظر نیستند. برای مثال، حق - مطالبه یک کودک علیه سوء استفاده (از او) وجودی مستقل از اعمال دیگران دارد و حق - مطالبه کودک با تکلیفی که بر عهده هر فرد دیگر است تا از او سوء استفاده نکند (به او تجاوز نکند)، مربوط است. بیان چنین مثالی درباره حق کودک این وضعیت را تبیین می‌کند که حق - مطالبه، دارندگان تکلیف را به خودداری از انجام دادن کاری وادار می‌کند. (به عبارتی، می‌تواند یک فعل منفی همچون «سوء استفاده نکردن از او» باشد).

۲-۱-۳. قدرت (اختیار)^۲

امتیازها و مطالبه‌ها، چیزی را تعریف می‌کنند که هارت^۳ آن را «قواعد اولیه» می‌نامد. این قواعد بیانگر موقعیت افراد در انجام دادن یا خودداری از انجام دادن عملی است (هارت، ۱۹۶۱). به خوبی می‌توان «قواعد اولیه» را برای کلیه اعمال فیزیکی به مثابه امتیازها و مطالبه‌ها تحلیل نمود. چه بسا، اگر همه امتیازها و ادعای مربوط به اعمال فیزیکی را می‌دانستیم، آنگاه درباره هر یک از اعمال فیزیکی ممکن می‌دانستیم که کدام یک جایز است و کدام یک ضروری و کدام یک ممنوع.

۶۰-۵۹). عده‌ای دیگر برای این دو واژه، تعریف‌های متفاوتی ارائه داده‌اند (مانند: تامسون، ۱۹۹۰، ۵۳-۵۵). برای پرهیز از آشفتگی ذهنی، این مدخل برای اشاره به این قضیه، از «امتیاز» استفاده می‌کند و هرگز واژه «آزادی» را به کار نمی‌برد (توضیح مؤلف).

1. Claims
2. Powers
3. Hart, H

دو قضیه هوفیلدی دیگر بیانگر آن چیزی هستند که هارت، «قواعد ثانویه» می‌نامد: این قواعد مشخص می‌کنند که عاملان چه گونه «قواعد اولیه» را معرفی می‌کنند، تغییر می‌دهند یا جای‌گزین می‌کنند.

قدرت هوفیلدی، قضیه‌ای است که توان جای‌گزینی «قواعد اولیه» را به عاملان اعطا می‌کند: A قدرت دارد، اگر و تنها اگر A در چارچوب قواعدی، توانایی جای‌گزینی قضیه‌های هوفیلدی خود یا دیگری را داشته باشد.

برای نمونه، کاپیتان کشتی حق - قدرت دستوردهی به ناآموز را برای تمیز کردن عرشه کشتی دارد. اعمال این قدرت از سوی کاپیتان، موقعیت هنجاری ملوان را تغییر می‌دهد؛ چون این امر سبب قرار گرفتن تکلیفی جدید بر دوش او و بنابراین، فسخ یکی از امتیازهای هوفیلدی‌اش (تمیز نکردن عرشه کشتی) می‌شود. به همین ترتیب، متعهد، حق - قدرتی را اعمال می‌کند که بر اساس آن، مطالبه‌ای برای ذی‌حق ایجاد می‌شود تا متعهد، عمل معینی را انجام دهد. اعمال حق - قدرت از جانب متعهد در تعهد دادن، مطالبه‌ای برای ذی‌حق ایجاد می‌کند تا متعهد آن چه را تعهد سپرده است، انجام دهد. مثلاً یک همسایه، این ادعای خود را مبنی بر اینکه وارد ملکش نشوید، با دعوت از شما به خانه‌اش اسقاط می‌نماید. دستور دادن، تعهد سپردن، اسقاط کردن، محکوم کردن، خریدن، فروختن و واگذار کردن، نمونه‌ای از رفتارهایی هستند که صاحب حق با بهره‌گیری از قدرت، قضیه‌های هوفیلدی مربوط به خود یا فرد دیگری را تغییر می‌دهد.

قدرت‌ها نه تنها امتیازات و مطالبه‌های «درجه اول»، بلکه قضیه‌های «درجه دوم» را نیز می‌توانند تغییر دهند. (سامنر، ۱۹۸۷، ۳۱) برای مثال، یک دریاسالار حق - قدرت تغییر پست یک کاپیتان از قدرت - امتیازش در فرماندهی کشتی را دارد. همان گونه که خواهیم دید، حق‌هایی که سلطه دیگران را تغییر می‌دهند، قلمرو همه نظام‌های قانونی و سیاسی پیشرفته را تعیین می‌کنند.

1. Ordering
2. Promising
3. Waiving
4. Sentencing
5. Abandoning
6. Sumner, L

۴-۱-۲. مصونیت^۱

چهارمین و آخرین قضیه هوفیلدی، مصونیت است. هنگامی که A توانایی جای‌گزینی قضیه‌های هوفیلدی B را دارد، پس A دارای قدرت است. زمانی که A توانایی جای‌گزینی قضیه‌های هوفیلدی B را ندارد، پس B مصونیت دارد:

B مصونیت دارد اگر و تنها اگر A در چارچوب مجموعه قواعدی برای جای‌گزینی قضیه‌های هوفیلدی B قدرتی نداشته باشد.

کنگره ایالات متحده آمریکا در چارچوب قانون اساسی این کشور نمی‌تواند شهروندان آمریکایی را به زانو زدن روزانه در مقابل صلیب وادار کند. بنابراین، چون کنگره قدرت ندارد، شهروندان مصونیت دارند. این مصونیت، عنصر اصلی حق شهروند آمریکایی برای آزادی دینی است. به همین صورت، شهود حاضر در دادگاه حق دارند از ادای شهادت علیه خود خودداری کنند و کارمندان دولتی پس از روی کار آمدن دولت جدید از گزند اخراج از کار در امان می‌مانند. همه این حق‌ها، مصونیت‌هایی هستند که با قدرت نداشتن در بخشی دیگر برای جای‌گزینی موقعیت هنجاری صاحب حق در غایتی نامشخص ملازمه دارد.

۵-۱-۲. نقیض‌ها^۲ و ملزومات^۳

هوفیلد برای نشان دادن ساختار منطقی نظام خود، چهار قضیه را در جدول‌های «نقیض‌ها» و «ملزومات» قرار داده است. هوفیلد برای تکمیل جدول‌ها، عبارت‌های بیش‌تری را اضافه کرده است. برای مثال، اگر «الف» مطالبه‌ای داشته باشد، در این صورت، «الف»، «عدم مطالبه» ندارد («عدم مطالبه» نقیض «مطالبه» است). اگر «الف» قدرت دارد، پس «ب» نیز مسئولیت دارد (مسئولیت با قدرت ملازمه دارد).

نقیض‌ها

اگر «الف» مطالبه دارد، در آن صورت، «الف» عدم مطالبه ندارد.

اگر «الف» امتیاز دارد، در آن صورت، «الف» وظیفه ندارد.

اگر «الف» قدرت دارد، در آن صورت، «الف» صلاحیت دارد (یعنی محجور نیست).

اگر «الف» مصونیت دارد، در آن صورت، «الف» مسئولیت ندارد.

لازمه

1. Immunities.
2. Opposites
3. Correlatives

اگر «الف» مطالبه دارد، در آن صورت، «ب» (نسبت به الف) وظیفه دارد.
 اگر «الف» امتیاز دارد، در آن صورت، «ب» (نسبت به الف) هیچ ادعایی ندارد.
 اگر «الف» قدرت دارد، در آن صورت، «ب» (نسبت به الف) مسئولیت دارد.
 اگر «الف» مصونیت دارد، در آن صورت، «ب» (نسبت به الف) صلاحیت ندارد.

۶-۱-۲. حق های مولکولی^۱

هر کدام از قضیه های «اتمی»^۲ - امتیاز، مطالبه، قدرت و مصونیت - وقتی به تنهایی واقع می شود، می تواند یک حق باشد. و وقتی به شکل خاصی با یکدیگر پیوند می خورند، چنان که پیش تر گفته شد، حق های ترکیبی را شکل می دهند. برای مثال، ساختار زیر، بخشی از ساختار «مولکولی» حق مالکیت است که شما بر رایانه خود دارید:

شما دارای هستید:

درجه دوم: حقوق درباره حقوق درجه اول

مصونیت در برابر جایگزینی [ادعای شما]

قدرت فسخ، الفا یا واگذاری [ادعای شما]

درجه اول: حقوق درباره رایانه

ادعا علیه دیگران در استفاده کردن از رایانه

امتیاز استفاده کردن از رایانه

[بخشی از ساختار «مولکولی» حق مالکیت]

در این تصویر، حق های «درجه اول»، حقوق قانونی مستقیم شما بر مال تان^۳ - در این مورد، رایانه تان - است. امتیاز در این سطح، شما را سزاوار استفاده از رایانه تان می سازد. این ادعا، مترادف است با این تکلیف بر هر فردی که از رایانه شما استفاده نکند.

حق های «درجه دوم»، حقوق قانونی شما در زمینه جایگزینی^۴ این حقوق درجه اول است. شما به استناد ادعایتان قدرت های متعددی دارید: می توانید این ادعا را اسقاط کنید (به دیگران اجازه استفاده از رایانه را بدهید)، این ادعا را فسخ کنید (رایانه را به عنوان ملک خود واگذار کنید) یا این که ادعایتان را منتقل کنید^۵ (رایانه تان را به ملکیت فرد دیگری در آورید). همچنین در حق های درجه دوم، مصونیت شما مانع از جایگزینی ادعای درجه اول شما نسبت به رایانه تان می شود. به بیان دیگر، مصونیت شما اجازه نخواهد داد که دیگران ادعای شما درباره رایانه تان را اسقاط، فسخ یا واگذار نمایند. این چهار قضیه هوفیلدی، بخش مهمی از حق مالکیت شما را شکل می دهند.

1. Molecular Rights
2. «atomic» incidents
3. Your Property
4. Alteration
5. Transfer

البته همه این قضیه‌ها محدودیت دارند: شما در آسیب زدن به دیگران به کمک رایانه خود هیچ امتیازی ندارید یا این که نمی‌توانید از رایانه‌تان برای هک کردن دستگاه فرد دیگری استفاده کنید و مصونیت شما به طور کلی مانع از اجرای قدرت دولت برای مصادره نمی‌شود (مثلاً اگر رایانه شما در یک پرونده جنایی، مدرک باشد). این محدودیت‌های مربوط به قضیه‌ها، حدود حق مالکیت شما را ترسیم می‌کند، اما بر ساختار اصلی آن هیچ اثری ندارد. در این جا ممکن است در زمینه مالکیت، بیش از آنچه در تصویر بالا نشان داده شده است، قضیه‌هایی وجود داشته باشد. ولمن^۱ (۱۹۸۵، ۱۹۹۵) هر حقی را بصورت یک «هسته تعیین‌کننده»^۲ که توسط «عناصر وابسته» احاطه شده‌اند توصیف می‌کند که ممکن است در موردی خاص، حاضر باشد یا نباشد. برای نمونه، یک مصونیت درجه سوم که دارای شرایط لازم باشد، قادر است از حق مالکیت شما در برابر دولتی که می‌خواهد حق درجه دوم شما بر مالکیتتان را دستخوش تغییر سازد، حفظ نماید. (برای مثال، بر اساس «بند تملیک» از اصلاحیه پنجم قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، دولت هرگز نمی‌تواند حق شما را برای فروش بخشی از زمین خودتان نقض کند).

۷-۱-۲. حق‌های فعال و منفعل

در قضیه‌های هوفیلدی، تمایز میان حق‌های فعال و منفعل (لیونز^۳ ۱۹۷۰) به سادگی قابل ترسیم است. امتیاز و قدرت، حق‌هایی «فعال» هستند که به اعمال شخصی صاحبانشان مربوط می‌شوند. ادعا و مصونیت، حق‌هایی «منفعل» هستند که اعمال دیگران را تنظیم می‌کنند. حق‌های فعال با گزاره «A حق انجام را دارد» نشان داده می‌شود و حق‌های منفعل با گزاره «A حق دارد که B، را انجام می‌دهد.» (در هر دو قاعده، فعل معلوم است). یک کاپیتان نیروی دریایی «امتیاز - حق فعال» برای راه رفتن روی عرصه کشتی و «قدرت - حق فعال» برای صدور دستور حرکت کشتی دارد. یک بازیکن در مسابقه تنیس دارای «ادعا - حق منفعل» است؛ یعنی حریفش نباید تمرکز او را به هم بریزد و استاد دانشگاه دارای «مصونیت - حق منفعل»ی است که بر اساس آن، دانشگاه نباید او را برای بیان نظرهای ناخوش‌آیندش اخراج کند.

1. Wellman, C
2. Defining core
3. Lyons, D

۸-۱-۲. حق‌های مثبت و منفی^۱

تمایز میان حق‌های منفی و مثبت در میان برخی نظریه‌پردازان هنجاری^۲ به ویژه نظریه‌پردازان متمایل به آزادی‌خواهی^۳ رایج است. دارنده حق منفی، مکلف به دخالت نکردن است، در حالی که دارنده حق مثبت، مستحق بهره‌مندی از کالا یا خدمات است. حق در مقابل تهاجم، نمونه کلاسیک حق‌های منفی است و کمک رفاهی نمونه حق مثبت است. (نارویسون^۴، ۲۰۰۱)

چون هر دو حق منفی و مثبت، حق‌هایی منفعل هستند، برخی حق‌ها، نه مثبت هستند و نه منفی. امتیازها و قدرت‌ها نمی‌توانند حق‌های منفی باشند و امتیازها، قدرت‌ها و مصونیت‌ها نیز نمی‌توانند حق‌های مثبت باشند. (امتیاز -) حق^۵ برای ورود به یک خانه و (قدرت -) حق^۶ برای ورود به قراردادی الزام‌آور، نه منفی هستند و نه مثبت.

گاهی گفته می‌شود که ایفای حق‌های منفی نسبت به حق‌های مثبت آسان‌تر است. حق‌های منفی را هر فردی می‌تواند، صرفاً با دخالت نکردن در امور دیگری رعایت کند. این در حالی است که اگر مجموع مطالبه‌های افراد، بیش از میزان ذخایر و منابع باشد، ادا کردن حق‌های مثبت افراد، مشکل یا حتی ناممکن می‌شود. باید توجه کرد که هنگام تحقق حق‌ها، این تفاوت از بین می‌رود. سرمایه‌گذاری بر روی یک نظام حقوقی که حق‌های منفی شهروندان را در مقابل هر گونه دستبردی به کار می‌بندد، نسبت به سرمایه‌گذاری بر روی نظامی رفاهی که حق‌های مثبت شهروندان را برای کمک کردن تحقق می‌بخشد، به منابع بیش‌تری نیاز دارد. همان‌گونه که هولمز و سانسین (۱۹۹۹، ۴۳) مطرح کردند، برای تحقق عملی حق‌های شهروندان، همه حق‌ها مثبت هستند. افزون بر آن، همیشه یادآوری می‌شود که ضرورت اخلاقی ایفای حق‌های مثبت به اندازه ضرورت اخلاقی ایفای حق‌های منفی اهمیت دارد (شو^۷، ۱۹۹۶). آنچه که «نسبت‌دادن»^۸ حق‌ها (حق‌هایی همچون، حق استقلال فردی، نیاز یا هر چیز دیگری) به افراد را موجه می‌سازد، به همان میزان، «محافظت کردن»^۹ از حق‌ها در برابر تعرض دیگران را موجه می‌کند؛ درست به همان اندازه که یک قضیه اخلاقی، برآورده‌ساختن حق تغذیه مناسب را برای یک فرد ضروری می‌سازد.

1. Negative and positive rights
2. Normative
3. Libertarianism
4. Narveson, J
5. (privilege-) right
6. (power-) right
7. Shue, H
8. Ascribing
9. Protecting

۲-۲. کارکرد حق‌ها: نظریه اراده^۱ و نظریه منفعت^۲

۲-۲-۱. تحلیل مفهومی در مقابل قید تعریفی^۳

همه حق‌ها را با نمودار هوفیلدی می‌توان همانند نمودار بخش «مولکولی» حق مالکیت در بالا نشان داد. با وجود این، برخی نمودارهای قضیه‌های هوفیلدی که توانستیم بسازیم، با هر نوع حقی تطبیق نمی‌یابند. حق‌ها فقط آن دسته از مجموعه قضیه‌های هوفیلدی هستند که کارکرد یا کارکردهای معینی دارند. در این جا قیاسی انجام دهیم: همه تخت‌ها(ی پادشاهی) همان صندلی هستند، اما فقط صندلی‌هایی با کارکرد مشخص، تخت (پادشاهی) هستند. پرسش از کارکرد حق‌ها به معنای پرسش از این است که حق‌ها برای صاحبانشان چه کاری انجام می‌دهند. قبل از این که به دو نظریه اصلی در این موضوع بپردازیم، تعدادی گزاره را که نظریه‌پردازان ارائه داده‌اند، به صورت اجمالی بررسی می‌کنیم که اگر بخواهیم بدانیم کدام قضیه‌های هوفیلدی، حق هستند، باید تحلیل شوند:

«داشتن حق یعنی داشتن مطالبه (ادعای) صحیح^۴»؛ (فینبرگ، ۱۹۷۰، ۲۵۷)

«در صریح‌ترین وجه، همه حق‌ها، مطالبه (ادعا)^۵ هستند»؛ (هوفیلد، ۱۹۱۹ و ۳۶)

«حق در مهم‌ترین وجه خود، پیوند میان [امتیاز] و حق - مطالبه^۶ است»؛ (مکی، ۱۹۷۹، ۱۶۹)

«حق‌ها، مجوزها هستند تا الزامات. حق‌ها به ما می‌گویند به اختیار خود، حامل انجام چه

عملی باشیم». (لودن، ۱۹۸۳، ۹۵)

«هیچ کسی حق ندارد که کاری انجام دهد، بلکه او فقط حق دارد که فرد دیگری آن کار

را انجام دهد (یا از انجام دادنش خودداری ورزد)»؛ (ویلیامز، ۱۹۶۸، ۱۲۵)

«حق، شیوه‌ای بنا شده برای عمل کردن است»؛ (مارتین، ۱۹۹۳، ۱)

«فردی که به دیگری می‌گوید: «من حق دارم تا آن را انجام دهم» بدان معنا نیست که ...

انجام دادن این کار اشتباه نیست. او ادعا می‌کند که دیگری وظیفه دارد تا در این کار دخالت

نکند»؛ (راز، ۱۹۹۴، ۲۷۵)

1. Will theory
2. Interest theory
3. Definitional Stipulation
4. Valid claim
5. All rights are claims
6. The conjunction of a (privilege) and a claim-right

«اندیشیدن درباره حق‌ها بدون توجه به توانایی اعمال^۱ (آن دشوار است»؛ (هارت، ۱۹۸۲، ۱۸۵)
«حق، قدرتی است که مخلوق باید آن را در اختیار داشته باشد»؛ (پلامناتز، ۱۹۳۸، ۸۲)
«همه حق‌ها در اصل، حق‌هایی مالکیتی هستند»؛ (اشتاينر، ۱۹۹۴، ۹۳)
«حق‌ها (به خودی خود) مالکیت هستند؛ یعنی چیزهایی که ما مالکشان هستیم». (فینبرگ،
۱۹۷۳، ۷۵)

در ابتدا، این تحقیق ممکن است فرد را به یاد ضرب المثل مرد نابینا و فیل بیاندازد. با وجود این، باید بین دو هدف متفاوت تمایز قائل شویم آن گاه که ممکن است نظریه‌پردازی، گزاره‌ای از عبارت «همه حق‌ها، ایکس [X] هستند» را بیان می‌کند. نظریه‌پرداز «الف» ممکن است تلاش کند تا معنای برداشت عادی از حقوق را تحلیل کند یا این که بتواند درون نظریه اخلاقی، سیاسی یا قانونی خودش، تعریفی از «حق‌ها» ارائه دهد.

برای نمونه، به ادعای مشهور جان استوارت میل^۲ درباره فایده‌گرایی توجه کنید: «وقتی هر چیزی را حق یک فرد می‌نامیم، منظورمان این است که او از جامعه مطالبه حقی دارد تا حق وی را در داشتن آن چیز به رسمیت بشناسد؛ حال چه به صورت قدرت قانون یا بر اساس آموزش و عقیده ... بنابراین، داشتن حق این گونه است که من درک می‌کنم؛ یعنی داشتن چیزی که جامعه باید از من برای داشتن آن دفاع کند». (میل، ۱۸۶۱، ۵۴)

به عنوان تحلیلی از مفهوم امروزی حق، ادعای میل ضعیف به شمار می‌رود. برای مثال، هرچند در این ادعا که «خدا حق دارد به انسان فرمان دهد.» تناقضی^۳ وجود ندارد، اما بعید است که کسی با ادعای چنین حقی، مدعی شود که جامعه باید از خدا در داشتن هر چیزی دفاع کند. به نظر می‌رسد امر متناقضی در این تفکر نیست که انسان‌ها حق دارند تا جامعه از آن‌ها حفاظت نکند، اما این اندیشه نمی‌تواند توصیفات اختصاصی میل از حق‌ها را برساند. (درباره میل نک: هارت، ۱۹۸۲، ۱۰۰ - ۱۰۴)

بهرتر است گزاره میل را تعریفی مقید از واژه «حق» بدانیم. میل به این دلیل این تعریف خاص از حق را قید می‌زند که مفهوم «آن دسته پیوندهای مالکانه^۴ که آن قدر ارزش دارند تا برای جامعه هم ارزش مند باشند، به گونه‌ای که برای محافظت از آن‌ها محدودیت‌هایی وضع

1. Exercise
2. John Stuart Mill (1806-1873)
3. Incoherent
4. Possessive relations

کند»، مفهومی است که در درون نظریه وسیع‌تر فایده‌گرایی او، بهتر عمل می‌کند. بنابراین، در جایی که گزاره میل از برداشت کلی درباره حق‌ها تفکیک می‌شود، باید با حسن نیت، گفته میل را گفته‌ای تجویزی بخوانیم تا کاربردی تشریحی. بسیاری از ادعاهای نویسندگان حقوق درباره «حق» با وجود حسن نیت آن‌ها مثل همین کاربردها مقید هستند به جای این که بکشند مفهوم متعارف از حق‌ها را بررسی کنند.

در ادبیات علمی، رویارویی با گزاره‌ای کلی درباره حق‌های هم‌تراز با ادعای هوفیلد در فهرست بالا، امری غیر عادی نیست. به عبارت دیگر، همه یا برخی از حق‌ها شامل حق - مطالبه می‌شوند. (نک: راز، ۱۹۸۶، ۱۶۶، ۱۷۳-۷۵؛ اشتاینر، ۱۹۹۴، ۵۵؛ کرامر، اشتاینر و سیموند، ۱۹۹۹ و ۹-۱۴) باز این گزاره‌های «حق‌ها، مطالبه‌ها هستند» به عنوان گزاره‌هایی قیدی، بهتر تفسیر می‌شوند تا به عنوان کاربردی کلی. برای مثال، نظریه «حق‌ها، مطالبه‌ها هستند» نمی‌تواند حق‌ها را بر حسب وضعیت طبیعی هابزی تأیید کند، آن هم در جایی که هر فرد امتیازی نامحدود در دفاع از خود دارد. همچنین نظریه «حق‌ها، مطالبه‌ها هستند» نمی‌تواند حق قانون اساسی امریکا را در اعطای حق - قدرت اعلان جنگ به کنگره به رسمیت بشناسد. بنابراین، گزاره «حق‌ها، مطالبه‌ها هستند»، کاربردی تجویزی دارد، نه تشریحی.

۲-۲-۲. نظریه اراده و نظریه منفعت

دو نظریه اساسی درباره کارکرد حقوق وجود دارد: نظریه اراده و نظریه منفعت. هر کدام از این نظریه‌ها، خود را دربردارنده برداشتی عمومی از آن چیزی معرفی می‌کنند که حق‌ها برای صاحبان خود انجام می‌دهند. سال‌هاست این بحث، موضوع گفتمانی پویاست که کدام نظریه، بهترین دلیل را برای کارکردهای حق‌ها بیان می‌کنند.

نظریه پردازان اراده‌گرا مدعی هستند که حق، صاحب حق را «یک حاکم در مقیاس کوچک» می‌سازد. (هارت ۱۹۸۲، ۱۸۳) به طور دقیق‌تر باید گفت که نظریه‌پرداز اراده‌گرا ادعا می‌کند که کارکرد حق، دادن سلطه^۵ به صاحبش درباره تکلیف دیگری است. حق مالکیت در تصویری که ترسیم شده است، در بالا قرار می‌گیرد؛ چون حقی است که شامل قدرت چشم‌پوشی^۶ از (یا فسخ^۷ یا انتقال^۸) تکلیف‌های دیگران می‌شود. شما، «حاکم»^۹ رایانه خود هستید؛ یعنی می‌توانید به خواست خود به دیگران اجازه بدهید تا به آن دسترسی داشته باشند یا نه. به همین صورت،

5. Control
6. To waive
7. To annul
8. To transfer
9. Sovereign

ذی‌حق، «حاکم» بر عمل متعهد است؛ چون او قدرت چشم پوشیدن از (یا فسخ) تکلیف متعهدی را دارد که تعهد سپرده است. بر اساس نظام هوفیلدی، نظریه‌پردازان اراده‌گرا ادعا می‌کنند هر حقی، دربردارنده نوعی قدرت هوفیلدی علیه یک مطالبه است. در نظام مصطلح، نظریه‌پردازان اراده‌گرا بر این باورند که همه حق‌ها، سلطه بر انجام تکالیف را به اشکال مختلف به دارندگان حق تفویض می‌کنند.^۱

نظریه‌پردازان منفعت‌گرا با این برداشت، مخالف هستند. به نظر آنان، کارکرد حق، پیش بردن منافع صاحب حق است. بنا بر این نظریه، یک صاحب (حق)، حق دارد، نه به این دلیل که این صاحبان انتخاب دارند، بلکه به این دلیل که این مالکیت، صاحبان دیگر را کنار می‌گذارد. یک ذی‌حق حق دارد؛ چون وی در تحقق تعهد منفعتی دارد یا (به طور جای‌گزین) می‌تواند با تقسیم اختیاری مطالبه خود، منفعتی با دیگران داشته باشد. نظریه‌پردازان منفعت‌گرا می‌گویند که حق‌ها همان قضیه‌های هوفیلدی هستند که شما آن‌ها را دارید؛ چون برای شما خیر هستند. جدال بین نظریه‌های اراده‌بنیاد و منفعت‌بنیاد درباره کارکرد حق‌ها، صدها سال است که جریان دارد. افرادی مانند کانت،^۲ ساوینی،^۳ هارت،^۴ کلسن،^۵ ولمن^۶ و اشتاینر،^۷ نظریه‌پردازان اراده‌گرایی و نظریه‌پردازان مهم منفعت‌گرا عبارتند از: بنتام،^۸ ایرینگ،^۹ آستین،^{۱۰} لیونز،^{۱۱} مک کورمیک،^{۱۲} راز^{۱۳} و کرامر.^{۱۴} هر کدام از این نظریه‌ها به عنوان استدلال‌هایی برای عملکرد صاحبان حق‌ها ویژگی‌های مثبت و منفی دارند.

در نظریه اراده‌گرایی میان حق‌ها و سلطه هنجاری پیوندی نیرومند وجود دارد. حق داشتن یعنی داشتن توانایی برای تعیین^{۱۴} آن‌چه دیگران می‌توانند انجام دهند یا ندهند و به تعبیر دیگر،

1. Confer
2. Immanuel kant
3. Savigny
4. Hart
5. Kelsen
6. Wellman
7. Steiner
8. Ihering
9. Austin
10. Lyons
11. MacCormick
12. Raz
13. Kramer
14. The ability to determine

اعمال سلطه بر محدوده مشخصی از امور. از نظر نظریه پردازان اراده‌گرا، رابطه وثیق میان حق و سلطه^۱ (تسلط بر آن چه دیگران می‌توانند انجام دهند) به تعریف نیاز دارد.

با وجود این، توجیه نظریه اراده‌گرا درباره کارکرد حق‌ها نمی‌تواند بسیاری از حق‌هایی را که فکر می‌کنیم «حق» هستند، دقیق توضیح دهند. در چارچوب نظریه اراده‌گرا، چیزی به عنوان حق اسقاطناپذیر^۲ وجود ندارد؛ حقی که بر اساس آن، صاحبش قدرتی ندارد. این در حالی است که به صورت عینی به نظر می‌رسد حق‌های اسقاطناپذیر، برخی از مهم‌ترین حق‌هایی هستند که ما داریم. برای نمونه، درباره حق اسقاطناپذیر برده نشدن^۳ تأمل کنید. (مک کورمیک، ۱۹۷۷، ۱۹۷) افزون بر آن، چون نظریه‌پرداز اراده‌گرا مدعی است همه حق‌ها، حاکمیت اعطا می‌کنند، او نمی‌تواند حق‌هایی را تأیید کند که از اعمال حاکمیت ناتوان باشند. در نظریه اراده‌گرا، اعطای حق به افراد فاقد اهلیت قانونی مانند کودکان، حیوانات و بزرگسالان به اغما رفته امکان‌پذیر نیست. البته به صورت کلی، شک نداریم که افراد یادشده می‌توانند حق داشته باشند. برای مثال، حق دارند که شکنجه نشوند. (مک کورمیک، ۱۹۸۲، ۱۵۴-۶۶) نظریه‌های اراده‌گرا در تبیین حق - امتیازهایی که حق سلطه بر دیگران نیستند، مشکل دارند.

نظریه منفعت‌گرا نسبت به نظریه اراده‌گرا، فراگیرتر است. این نظریه می‌تواند هم حق‌های اسقاطناپذیر (مالکیتی که می‌تواند برای صاحبانشان مفید باشد) و هم حق‌های افراد فاقد اهلیت^۴ (کسانی که منافی دارند که حقوق می‌تواند از آن حفاظت کند) را بپذیرد. نظریه منفعت‌گرا از ارتباط کاملاً محتمل میان صاحب حق بودن و توانایی داشتن بهره‌برداری می‌کند.

با وجود این، نظریه منفعت‌گرا نیز با هر نوع برداشت عادی درباره حق‌ها مطابقت ندارد. به صورت کلی، می‌پذیریم که مردم می‌توانند منافی در قضیه ایکس داشته باشند بدون این که حقی درباره ایکس داشته باشند و بر عکس آن نیز این است که مردم می‌توانند حقی درباره ایکس داشته باشند بدون این که منافی داشته باشند که به طور دقیق بتوانند آن را توضیح دهند. در مقوله اول، «ذی‌حق‌ها، شخص ثالث»^۵ هستند. (لیونز، ۱۹۹۴، ۳۶-۴۶) شما ممکن است منفعت فراوانی برای پرداخت هزینه بلیت برنده همسرتان داشته باشند، اما هیچ حق - ادعایی ندارید که شرکت بخت‌آزمایی به همسر شما چیزی بپردازد. در مقوله دوم، بسیاری از

1. Rights and authority
2. An unwaivable
3. Not to be enslaved
4. Incompetents
5. Third party beneficiaries

حق‌های منصب‌داران و صاحبان وظیفه قرار می‌گیرد، (جونز، ۱۹۹۴، ۳۱-۳۲؛ ونر، ۲۰۰۸، ۲۵۸-۶۲) مانند هر منفعتی که قاضی در اعمال حق قانونی‌اش برای محکوم کردن متهم به حبس دارد. با این حال، منافع قاضی سبب توجیه اسناد دادن قدرتش در ایجاد چنین تغییر چشم‌گیری در وضعیت هنجاری متهم نمی‌شود. هم‌چنین در مقوله دوم، مثال‌های نقیضی وجود دارد آن گونه که کام^۲ (۲۰۰۷، ۲۴۵) می‌گوید: «اگر من به سادگی درباره بخشی از پولم به شما حق بدهم، منفعت شما در داشتن پول یا مالکیت، به طور کلی، هیچ نقشی ندارد؛ چه رسد به این که سبب شود من این تکلیف را داشته باشم که از پولم به شما بدهم».

نظریه‌پردازان اراده‌گرا و منفعت‌گرا موضع‌گیری‌های خود را با افزایش پیچیدگی‌های فنی بسط داده‌اند. موضوعاتی که این دو دسته را از هم جدا می‌کند، به صراحت تعریف شده‌اند و نزاع میان آن‌ها نیز در بیش‌تر موردها جدی است. (کرامر، سیموند و اشتاینر، ۱۹۹۸) نزاع به ظاهر پایان‌ناافتنی میان این دو دسته از نظریه‌های اساسی سبب شکل‌گیری نظریه‌های جای‌گزین درباره کارکرد حق‌ها شده است.

آن گونه که فینبرگ^۴ (۱۹۷۳، ۵۸ - ۵۹) می‌گوید، نظریه‌های «مطالبه‌گرا»^۵ چنین ایده‌ای را تکمیل کرده‌اند: «حق، چیزی است که انسان می‌تواند بر آن پافشاری کند، می‌تواند آن را مطالبه کند یا بدون هیچ شرم و خجالتی بر آن اصرار ورزد». برای دارول^۶ (۲۰۰۶، ۱۸) داشتن حق - مطالبه (ادعا) «شامل سلطه دوم شخصی^۷ در مقاومت کردن، شکایت کردن، نکوهش کردن و شاید استفاده از ابزارهای قهری دیگری از جمله گرفتن غرامت می‌شود اگر حقتش نقض شده باشد». همانند نظریه اراده‌گرا، چنین دلایلی درباره عاملیت صاحب حق در قانون توجه قرار دارند. آن‌ها به قدرت صاحب حق فراتر از تکلیف دیگری وابسته نیستند. بنابراین، آن‌ها با مشکل نظریه اراده‌گرا درباره حق‌های اسقاطناپذیر تفاوت دارند. هم‌چنین ممکن است این نظریه‌ها درباره تبیین حق - قدرت‌ها مشکل بیش‌تری داشته باشند. نظریه‌های مطالبه‌گرا با همان چالش‌های نظریه اراده‌گرا در زمینه تبیین حق‌های افراد فاقد اهلیت و توضیح حق - امتیازها روبه‌رو هستند.

1. Jones, P
2. Wenar
3. Kamm
4. Feinberg
5. Demand theories
6. Darwall
7. A second-personal authority

تحلیل‌های جدید درباره آن‌چه حق‌ها برای صاحبانشان دارند، می‌کوشد نقطه‌های قوت هر دو نظریه پیشرو را با هم ترکیب کند. سرینیواسان (۲۰۰۵، ۲۰۱۰) تحلیلی ترکیبی از حق - مطالبه ارائه داده است که بر اساس آن، نظریه منفعت‌گرا را با نظریه اراده‌گرا پیوند می‌دهد. در این تحلیل، کارکرد حق - مطالبه، اعطای میزانی از سلطه به صاحب حق بر تکلیف دیگری است که سبب ارتقای منافعش می‌شود. کرافت (۲۰۰۴) تحلیلی فراگیرتر را پیشنهاد می‌دهد که بر اساس آن، همه حق‌ها در تأمین استقلال فردی یا منافع صاحب حق «دارای ارزش» هستند. ونر (۲۰۰۵) این ایده را که همه حق‌ها به صورت کلی کارکرد واحد دارند، کنار گذاشته است و به جای آن، کارکردهای مشخص و متعددی را درباره عملکرد حق‌ها تبیین می‌کند.

۳. تاریخچه زبان حق‌ها

تاریخ‌نگاران روشنگری^۱ درباره ریشه‌های حق‌ها مشکل دارند. این مباحثه‌ها گاهی بر این اساس شکل می‌گیرد که «مفهوم حق» چه زمانی پدیدار شده است. البته تا آن‌جا که به صورت واقعی به ظهور «مفهوم حق» ارتباط دارد، پاسخ به این مسئله از رقابت تاریخ‌نگاران روشنگری فراتر می‌رود و در چارچوب مباحث انسان‌شناسان قرار می‌گیرد. حتی ابتدایی‌ترین نظم اجتماعی دربرگیرنده قواعدی است که افراد یا گروه‌های معینی را مشخص می‌کند که جواز انجام دادن اعمالی معین را داشته باشند. علاوه بر آن، حتی جوامع انسانی اولیه باید قواعدی داشته باشند که برخی از آن‌ها مشخص می‌کنند چه کسانی حق دارند تا به دیگران بگویند چه کاری را باید انجام دهند. چنین قواعدی، حق‌ها را [به افراد] اسناد می‌دهند. پیدایش «مفهوم حق» با آگاهی فکری ناشی از هنجارهای اجتماعی معینی مقارن بوده است.

توصیف مفیدتر درباره این بحث در حیطه تاریخ اندیشه به زمانی ارتباط می‌یابد که کلمه یا عبارتی در ظاهر، معنایی نزدیک به معنای عبارت جدید داشته باشد. این بحث زمانی در تاریخ درگرفت که معنای «عینی» و پیشامدرن «حق»، می‌بایست بار معنای «ذهنی» و مدرن ما از «حق» را به دوش بکشد.

«حق» به معنای قدیمی و عینی‌اش به این معناهاست: «آن‌چه درست است» یا «آن‌چه صحیح است». (فینیس، ۱۹۸۰، ۲۰۶) برای مثال، ارسطو از دیکاوین^۲ برای اشاره به جامعه‌ای استفاده می‌کند که «به درستی نظم یافته» است تا ساختار صحیح روابط انسانی را نشان دهد. «حق» در این حالت عینی می‌تواند به افراد نیز متصف شود. برای مثال، اولپیان، حقوق‌دان

1. Intellectual historians

2. Dikaion

رومی معتقد بود که عدالت به معنای ادا کردن حق هر شخصی است. در این صورت، «حق» فرد به نقش یا موقعیت مشخص او بستگی دارد. این صورت عینی «حق» مشابه ایده جدید ما از «حق» نیست. برای مثال، اولپیان اشاره می‌کند که حق یک قاتل بی رحم این است که او را در کیسه‌ای از مارها ببندازند و آن را بدوزند و در رودخانه تیبیر غرق کنند. (تیرنی، ۱۹۹۷، ۱۶)

تحقیق علمی در این باره که صورت عینی و جدید «حق» چه زمانی در قالب واژه یا اصطلاح پدیدار شده است، قدمت زمانی و دسته‌بندی آن را مشخص می‌کند. بیش تر نویسندگان باستانی از واژگانی استفاده می‌کردند که دقیق نبود و اهدافشان در طول یا فراتر از مقولات هوفیلدی پراکنده است. خود تاریخ‌نگاران اندیشه هر از گاهی با به کارگیری شاخص‌های مختلفی از حق‌ها در مقام امر تعیین‌کننده مفهوم جدید، بر دامنه بحث افزوده‌اند. علاوه بر آن، بحث علمی گاهی نیز پیش فرض‌های بسیار خوش‌بینانه‌ای را درباره وضوح مرزهای فکری پذیرفته است.

با این حال، دو گرایش گسترده در این مباحث علمی چشم‌گیرتر است. اولین گرایش درباره ریشه‌های واژه‌ای است که بر معنای ذهنی و مدرن از «حق» اشاره دارد و در تاریخ راه می‌پیماید: از لاک گرفته تا هابز تا گروسبیوس در قرن هفدهم و سپس گرسون در قرن پانزدهم، او کام در قرن چهاردهم و حتی شاید گراتیان در قرن دوازدهم. (برت، ۱۹۹۷؛ تیرنی، ۱۹۹۷) دومین گرایش مرتبط درباره شکل‌گیری واژه‌هایی است که به «حق‌های فعال» (آن چه حق - امتیاز و حق - قدرت می‌نامیم) اشاره دارد که بر واژه‌های ارجاع‌دهنده به «حق‌های منفعل» (آن چه حق - ادعا و حق - مصونیت می‌نامیم) مقدم هستند. به نظر می‌رسد مباحث اولیه از ادبیات حقوقی جدید و خاصی درباره موضوعاتی مانند این استفاده می‌کند که آیا پاپ (قدرت -) امتیاز حکمرانی بر امپراتوری سرزمینی را دارد یا این که نیازمندان (امتیاز -) حق دارند مازاد اموال ثروتمندان را برای تأمین نیازشان بگیرند؟

۴. حق‌ها و آزادی

بیش تر حق‌ها، صاحبانشان را در برخی جنبه‌ها مستحق آزادی می‌دانند. در واقع، داشتن یک حق متضمن این امر است که فرد به یک صورت یا صورت‌های گوناگون، آزاد است. به جامع‌ترین بیان، قضیه‌های فعال - امتیاز و قدرت -، صاحبانشان را سزاوار^۱ معاف بودن از^۲ عمل کردن به صورت خاصی می‌دانند. بیش تر قضیه‌های منفعل - مطالبه و مصونیت -، صاحبانشان را سزاوار معاف شدن از^۳ اعمال ناخوش‌آیند یا در امان ماندن از وضعیت‌های ناخوش‌آیند می‌دانند.

1. Entitled
2. To freedom to
3. To freedom from

اگر دقیق‌تر بگوییم، حق - امتیاز، صاحب آن را در صورت ممنوعیت نداشتن، «آزاد» می‌سازد. برای مثال، یک کارمند دولتی بر اساس صلاحیت امنیتی، حق - امتیازی دارد که او را در خواندن اسناد طبقه‌بندی شده، آزاد می‌داند. فرد بدون این که توانایی فیزیکی در انجام دادن آن چیزی داشته باشد که آزاد است، می‌تواند بر اساس این نوع ممنوعیت نداشتن، معاف باشد. وقتی هر دو زانویتان مصدوم باشند، شما از حضور در رژه، معاف می‌شوید. اعمالی که شما بدین صورت آزاد هستید انجام دهید، ممکن است برای شما امکان‌پذیر باشد یا نباشد، اما دست‌کم فایده‌اش این است که شما مجبور یا مجاز نیستید انجامش دهید.

فردی که دارای دو حق - امتیاز است (تکلیف نداشتن برای انجام دادن عمل و تکلیف نداشتن برای انجام ندادن عمل) به طور مضاعف، درباره انجام دادن آن عمل یا انجام ندادنش مختار است. شما آزاد هستید تا بند کفش چپ خود را ابتدا ببندید یا نه، هر طور که مایلید. این عدم ممنوعیت دوسویه نیز مستلزم توانایی فیزیکی نمی‌باشد. صاحب حق می‌تواند آزاد باشد تا عملی را انجام بدهد یا آن را ترک کند. اما این سخن بدان معنا نیست که اگر در انجام دادنش آزاد باشد، او می‌تواند آن عمل را انجام دهد.

در مقابل، دارنده حق - قدرت توانایی دارد. این توانایی هنجاری به صورتی مشخص، قدرتی را اعمال می‌کند و به صورتی متفاوت، آزادی اعطا می‌کند. (سامنر، ۱۹۸۷، ۲۸) یک قاضی در محکوم کردن یک جنایت‌کار به زندان، آزاد است. این قاضی فقط مجاز به محکوم کردن زندانی نیست، بلکه قدرتش این توانایی را به او می‌دهد و به عبارت دیگر، این سلطه را می‌دهد - و (قدرت -) حشش، به او آن چنان آزادی در محکوم ساختن را می‌دهد که غیر قضات چنین آزادی را ندارند. درباره حق‌های منفعل، بسیاری از حق - مطالبه‌ها، صاحبانشان را سزاوار در امان ماندن از هر نوع دخالت فیزیکی یا نظارت دیگران می‌دانند. دیگر حق - مطالبه‌ها، صاحبانشان را سزاوار رهایی از وضعیت‌هایی ناخوش‌آیند مانند گرسنگی یا ترس می‌دانند. حق - مصونیت‌ها با حق - مطالبه‌ها هم‌سطح هستند. حق - مصونیت‌ها، صاحبانشان را از سلطه دیگران رها می‌سازد و بنابراین، صاحبانشان را سزاوار رهایی از وضعیتی هم‌چون استبداد یا استثمار می‌داند.

یک نظام حقوقی را می‌توان توزیع‌کننده همه این آزادی‌های متنوع دانست. هر نوع نظام قانونی، قواعدی را تنظیم خواهد کرد که مشخص می‌کند چه کسی برای انجام دادن کاری به چه صورتی آزاد است و چه کسی باید از اعمال ناخواسته دیگران در امان باشد. هم‌چنین یک نظام قانونی توسعه‌یافته مشخص می‌کند چه کسی دارای این قدرت است (و بنابراین، چه کسی آزاد است) تا این قوانین را تفسیر و اجرا کند.

به صورت کلی‌تر، قانون اساسی را می‌توان ساختاری چند لایه از حقا در نظر گرفت که قدرت را فراتر از قواعد رفتاری به صورتی مشخص توزیع می‌کند. برای مثال، یک قانون اساسی مردم‌سالارانه می‌تواند به رأی‌دهندگان قدرت انتخاب قانون‌گذارانی را بدهد که اختیارات مشخصی برای تصویب قوانین دارند. همچنین این قانون اساسی اختیارات معینی برای تفسیر آن قوانین به قوه قضاییه می‌دهد و اختیارات مشخصی برای اجرای آن به پلیس اعطا می‌کند. در پایان، راه‌کارهای اجرایی قانونی و مشروع مشخصی نیز برای شهروندان در نظر می‌گیرد تا آن‌ها را محقق کنند. وضعیت کسی که درون هر نوع نظام قانونی یا سیاسی برای انجام کاری آزاد است را می‌توان به عنوان ساختاری پیچیده و لایه‌بندی شده از حقا نشان داد؛ درست مانند وضعیت فردی که از اعمال و شرایطی معاف است.

۵. حقا و ادله^۱

۵-۱. حقا در نقش «برگ‌های برنده»^۲

با وجود اختلاف نظرهایی که درباره نقش حقا و تاریخچه ادبیات حقا وجود دارد، ولی اغلب درباره نیروی هنجاری خاص حقا، توافق دارند. دلایلی که حقا فراهم می‌آورند، دلایلی هستند که به نحو خاصی نیرومند یا محکم‌اند و بر دیگر انواع دلایل چیره می‌شوند. استعاره دورکین درباره حقوق در نقش «برگ برنده» است. (دورکین، ۱۹۸۴) حقا به صاحبانشان، دلایلی را ارائه می‌دهد تا به شیوه‌های معینی رفتار کنند یا اجازه داشته باشند که عمل معینی را انجام دهند، حتی اگر برخی اهداف اجتماعی به اشکال دیگری تأمین شود. با این حال، میل درباره قدرت برتر حق در آزادی بیان می‌گوید: «اگر همه بشریت به جز یک نفر دارای یک عقیده بودند، بشریت در ساکت ساختن یک فرد به جز او مجاز نخواهد بود، حتی اگر او قدرت داشت، بشریت را به سکوت وا می‌داشت». (میل ۱۸۵۹، ۲۰)

این مطلب همیشه موضوع تحقیق علمی است که حقا چه گونه از نیروی هنجاری خاصی سیراب می‌شوند؟ همان طور که سرینیواسان (۲۰۱۰) اشاره می‌کند، حق - مطالبه هوفیلدی به خودی خود فقط شامل وجود تکلیفی دارای ساختاری مشخص است و نه تکلیفی با نیرویی مشخص. A در مقابل B ادعا دارد اگر و تنها اگر B یک تکلیف در قبال A داشته باشد؛ در این تعریف، «جهت» تکلیف B (تکلیفی که مدیون A است) با تکلیف B در قبال حق A

1. Rights and reasons

2. Trumps

هم‌زمان است؛ در این تعریف درباره قدرت تکلیف^۱ چیزی بیان نمی‌شود. چرایی این که «تکالیف معطوف»^۲ - آن‌هایی که مدیون صاحب حق هستند - اولویت هنجاری^۳ بسیاری دارند، هم‌چنان به صورت یک پرسش مطرح بر جای می‌ماند: تنها اجماع کلی این است که آن‌ها این کار را انجام می‌دهند. (درباره قضاوت‌های «دو قطبی»^۴ نک: تامسون، ۲۰۰۴)

استعاره دورکین به این نکته اشاره دارد که حق‌ها بر اهداف غیر حقی هم‌چون افزایش ثروت ملی برتری دارند. یک حق بر حق دیگری چه نوع برتری دارد؟ ما می‌توانیم استعاره «برگ برنده» را تأیید کنیم، ولی هم‌چنان باید بدانیم که برخی حق‌ها بر حق‌های دیگر اولویت بیش‌تری دارند. در چارچوب استعاره «برگ برنده»، یک سرباز بر ورق هفت یا سه برتری دارد. حق عبور شما در چراغ زرد بر حق راننده‌ای که با چراغ قرمز روبه‌رو می‌شود و حق عبور یک آمبولانس با آژیر کشیدن بر هر دوی شما برتری دارد.

استعاره «برگ برنده» به طور طبیعی به این پرسش می‌انجامد: آیا حقی وجود دارد که به صورت مطلق بر همه دیگر ملاحظات هنجاری^۵ اولویت داشته باشد؟ آیا یک «آس حقوقی»^۶ وجود دارد؟ جویرس (۱۹۸۱) ادعا می‌کند که دست کم، چنین نوع حق مطلق^۷ وجود دارد؛ حق همه افرادی که نمی‌خواستند قربانی برنامه آدم‌کشی باشند. برای این که چنین حقی مطلق باشد، آن حق باید بر هر نوع ملاحظه دیگری، از قبیل سایر حق‌ها، بهره‌وری اقتصادی، پس‌اندازها و هر چیز دیگر فائق آید. اساساً، کسی با جویرس هم‌نظر نیست حتی اگر این حق بسیار نیرومند بر هر نوع دغدغه هنجاری قابل قبولی غلبه کند. برای مثال، برخی خواهند اندیشید که بر اساس این حق، هر جا که لازم باشد، برای جلوگیری از مرگ بسیاری از انسان‌های دیگر، تخطی کردن قابل توجیه است. بنابراین، اگر کشتن یک نفر برای نجات یک میلیارد نفر هم مجاز باشد، حق جویرس هم مطلق نخواهد بود.

1. Duty's strength
2. Directed duties
3. Normative priority
4. Bipolar judgements
5. Normative considerations
6. Ace of rights
7. Absolute right

«آس» اصطلاحی در بازی گلف است به معنای راندن توپ به درون سوراخ با یک ضربه

۵-۲. تعارض حق‌ها

به باور بیش‌تر نظریه‌پردازان، حق - مطالبه A به B چیزی را می‌دهد که راز^۱ (۱۹۷۵، ۳۵ - ۴۸) آن را «دلیل استثنایی^۲» می‌نامد: یک دلیل درجه دو بر دلیل درجه یک نمی‌تواند اثری بگذارد. استعاره «برگ برنده» دورکین، ما را وسوسه می‌کند تا نیروی هنجاری حق‌ها را به تناسب وضعیت اطمینان‌بخش‌تری از ادله قطعی^۳ تعیین کنیم. در واقع، تلاش می‌کنیم قضیه‌های هوفیلدی را بر اساس این وضعیت تعریف کنیم. داشتن حق - مطالبه A نسبت B برای انجام فعل، به این معناست که B دلیل قاطعی برای انجام دارد و داشتن حق - امتیاز A نسبت به انجام فعل، به این معناست که A دلیل قاطعی برای ترک فعل ندارد. بنابراین، قدرت‌ها و مصونیت‌ها، روش‌هایی را تعیین می‌کنند که عاملان بر اساس آن می‌توانند الگوهای ادله قطعی را در جهان تغییر بدهند یا ندهند.

اگر از این مسیر برویم، باید قطعیت آن دسته از ادله قطعی را تعدیل کنیم که حق - مطالبه‌های سازگار با این واقعیت‌ها را ایجاد می‌کند؛ این واقعیت که تنها شمار اندکی از این حق‌ها بر دیگر حق‌ها اولویت دارند و دیگر این که در هر وضعیتی، هر حقی به صورت مطلق بر تمام ملاحظات غیر حقوقی برتری دارد. اگر حق‌ها را با ادله‌ای قطعی همراه کنیم، دست کم برای بیش‌تر این حق‌ها، این ادله فقط در پیوند با برخی از آن‌ها قطعیت دارد، نه همه ملاحظات بدیل.

این اندیشه ممکن است با بیان این سخن توسعه یابد که ادله همراه با حقوق، تنها در درون حیطه‌ای قطعیت دارند که حق آن را احاطه کرده است و در بیرون از این حیطه قطعیت ندارند. هر حقی در بیش‌تر موارد، بر ملاحظات رقیب چیره می‌شود. با این حال، وضعیت‌های خاصی وجود دارد که در آن، حق دیگری با اولویت بالاتری - یا ملاحظه غیر حقوقی اثرگذار - تعیین می‌کند که چه کاری امکان‌پذیر است یا باید انجام شود. از این منظر، ادله قطعی که ادعاهای حقوقی به کار می‌برند، در واقع، تنها در چارچوب وضعیتی مشخص نتیجه‌بخش هستند. هر حقی، در درون یک فضای معین نامحدود، مطلق است^۴ بر خلاف نظر جویرس که از حق مطلق یگانه و بی حد و حصر دفاع می‌کند.^۵

1. Raz, J
2. Exclusionary reason
3. Conclusive
4. Specifically delimited space
5. A single, unqualified absolute right

این دیدگاه در منتهی‌الیه این خط فکری، «تعیین‌گرایی» نامیده می‌شود. (شافر - لاندو، ۱۹۹۵) تعیین‌گرایی معتقد است که هر حقی به مجموعه‌ای دقیق از صلاحیت‌ها^۱ تعریف می‌شود که تعیین می‌کند در چه زمانی به کار می‌آید و در چه زمانی کاربرد ندارد. این مجموعه از توانایی‌ها، «فضای» حق را تعریف می‌کند.

معیار تعیین‌گرایی این است که به صورت متقاعدکننده‌ای توضیح دهد وقتی حق‌ها متعارض به نظر می‌رسند، چه حالتی رخ می‌دهد. در بیش‌تر موردها به نظر می‌رسد که حق‌ها با یکدیگر در تعارض هستند. (سینوت - آرمسترانگ، ۱۹۹۶؛ کام، ۲۰۰۷، ۲۶۲-۳۰۱) برای مثال، در یک روز مشخص به نظر می‌رسد که حق عمومی برای اعتراض کردن با حق دولت برای برقراری نظم و حفظ اموال عمومی در تعارض باشد. زمانی که با چنین موضوعی روبه‌رو می‌شویم، باید قضاوت کنیم که کدام حق باید برتری یابد. با وجود این، نمی‌پذیریم که یکی از آن حق‌ها همیشه بر حق دیگری برتری دارد و در وضعیت‌های گوناگون، داوری ما ممکن است به سود حق دیگری (یعنی دولت) باشد. وقتی میان چنین حق‌هایی تعارض ایجاد می‌شود، استفاده از استعاره «حق‌ها در نقش برگ برنده» کم‌رنگ‌تر می‌شود؛ زیرا هر دو این حق‌ها، «برگ‌های برنده» هستند، هر چند به نظر نمی‌رسد که یک حق به صورت همیشگی بر دیگری چیره شود. هواداران تعیین‌گرایی می‌گویند هر نوع نشانی از تعارض حق‌ها را بزدایند. برای مثال، یک تعیین‌گرا خواهد گفت که بر اساس بررسی دقیق‌تر، آن‌چه به صورت عامیانه به «حق عمومی برای اعتراض کردن» اشاره می‌کند، در واقع، «حق همگانی برای اعتراض است، مگر این‌که این تعارض سبب خطرآفرینی جدی برای زندگی یا اموال یا گسترش بیماری‌های مرگ‌بار شود یا ...». به همین ترتیب، حق دولت به صورت کامل واقعاً چنین تعیین می‌شود: «نظارت بر هر اتفاقی که در زمینه اموال عمومی روی می‌دهد، اما نه در حد متوقف کردن اعتراضی مسالمت‌آمیز، مگر این‌که چنین اعتراضی سبب گسترش بیماری مرگ‌باری شود، اما نه ...». بر اساس نگرش تعیین‌گرا، حق‌ها در صورت اشتراک یافتن در یک مورد مشخص دچار تعارض نمی‌شوند. در مقابل، حق‌ها مانند قطعه‌های پازل با یکدیگر جفت و جور می‌شوند؛ چون در هر موقعیتی، تنها یک حق وجود دارد که مشخص می‌کند چه چیزی مجاز، ممنوع یا لازم است. هر حقی درون قلمروی خودش مطلق است، اما این قلمرو که هر حق بر آن چیره است، به صورت دقیق و عادلانه مرزبندی نشده است. حق‌ها هرگز دچار تعارض نمی‌شوند و اگر بخواهیم، از عبارت اشتاینر یاری بگیریم، باید گفت که آن‌ها همیشه «ترکیب‌پذیر»^۲ هستند. (اشتاینر، ۱۹۹۴)

1. Specificationism
2. Qualifications
3. Compossible

فینبرگ (۱۹۸۰، ۲۲۱ - ۵۱) و تامسون (۱۹۹۰، ۸۲ - ۱۰۴) بر این نگرش تعیین‌گرا درباره حق‌ها چند ایراد وارد می‌کنند:

یک - حق‌های کاملاً مشخص شده تعریف نمی‌شوند. هیچ کس نمی‌تواند همه ویژگی‌هایی را بر شمارد که حتی ساده‌ترین حق‌ها را تعریف کند.

دو - اگر حق‌ها این‌گونه فهم شوند، قدرت تبیین‌گرایی خود را از دست می‌دهند؛ چون حق‌های تعیین‌گرا فقط شامل نتایج استدلال‌ها درباره جنبه‌ای از هر منازعه می‌شود که باید غلبه یابند، نه پیش‌فرض‌های آن‌ها.

سه - تعیین‌گرایان نمی‌توانند «پس‌ماند اخلاقی»^۱ حق «مغلوبه»^۲ را تبیین کنند. برای مثال، یک قضیه را در نظر بگیرید که در آن، حق مالکیت شما در قرار دادن شیرینی پای سیب برای خنک شدن کنار پنجره‌تان با حق «جان» برای انجام دادن کاری که او را از گرسنگی نجات دهد، در تعارض باشد. در این قضیه، حق «جان» بر حق شما چیره می‌شود؛ چون او می‌تواند این حق را داشته باشد تا شیرینی پای سیب شما را بخورد. هم‌چنین پس از این‌که «جان» شیرینی پای سیب شما را خورد، او باید از شما پوزش بخواهد و اگر بتواند، کارش را جبران کند. تامسون استدلال می‌کند که حق‌های تعیین‌گرا نمی‌توانند الزاماتی را توجیه کنند که بر اساس آن، «جان» از شما پوزش می‌خواهد و غرامت می‌دهد؛ چون بر اساس نگرش تعیین‌گرا، وقتی «جان» خوراکی شما را می‌خورد، هیچ حقی نداشتید. تامسون نظریه‌ای را مطرح می‌کند که در آن، تعارض‌های حق‌ها به صورت واقعی وجود دارند و پیشنهاد می‌کند از حق «مغلوبه» به عنوان حقی سخن بگوییم که به صورت مجاز از آن «تخطی» شده است (در عوض «نقض شدن») که الزامات افزون‌تری را بر دوش تخطی‌کننده می‌گذارد.

۳-۵. پشتیبانی در میان حق‌ها

فیلسوفان نه تنها در این باره بحث کرده‌اند که حق‌ها چگونه با هم تعارض پیدا می‌کنند، بلکه حتی از این سخن گفته‌اند که چگونه حق‌ها گاهی از یکدیگر پشتیبانی می‌کنند. برای مثال، هنری شو^۳ از این بحث می‌کند که حقوق امنیت و حقوق معیشت، «حق‌های اساسی» هستند؛ زیرا برای برخورداری کامل از سایر حقوق، ضروری‌اند. در حالی که حق‌های دیگر اساسی نیستند؛ چراکه آن‌ها برای برخورداری از این دو حق، لازم و ضروری نیستند. اگر بهره‌مندی یا

1. Moral residue
2. Defeated right
3. Henry shue

تحقق یک حق مناقشه‌برانگیز^۱ برای بهره‌مندی از یک حق بدون مناقشه، ضروری باشد، آن حق می‌تواند با معیار قرار دادن نقش پشتیبانی‌کننده نیرومند، از حق مناقشه‌برانگیزش دفاع کند. «استدلال پیوندی»^۲ هنری شو برای دفاع از حق مرتبط با معیشت و استدلال سن که با مردم‌سالاری و آزادی رسانه‌ها مرتبط است، برای جلوگیری از قحطی در کشورهای در حال توسعه کارآیی دارد.

از ادعاهای شو و سن به عنوان ادعاهایی مبالغه‌آمیز انتقاد شده است. (نیکل ۲۰۰۸، میرولد - هانسن ۲۰۰۳ [در دیگر منابع اینترنتی]). منتقدان از این بحث می‌کنند که ادعاهای شو درباره حقوق معیشتی به طور معقول مستلزم دو ایده‌آل است؛ این که ادعای مربوط به آن چه لازم است (۱) بصورت بهره‌مندی کامل از دیگر حق‌ها و (۲) برای همگان، بدست آید. این ایده‌آل‌ها سبب می‌شود «استدلال پیوندی» شو به کشورهای دارای درآمد پایین ارتباط اندکی پیدا کند؛ چون این کشورها نمی‌خواهند دسترسی همگانی به حق‌ها را به طور کامل عملی کنند.

نیکل^۳ (۲۰۰۸) نوعی گونه‌شناسی از روابط حمایت‌گرانه میان حق‌ها را بنا نهاد. یک حق، از حق دیگری قدرتمندانه حمایت می‌کند، آن هم در زمانی که از نظر منطقی و عملی، تأیید استفاده از حق دوم بدون تأیید تحقق هم‌زمان حق اول، متناقض باشد. برای مثال، حق امنیت جسمانی به صراحت از حق آزادی اجتماعات حمایت می‌کند. حمایت یک حق از یک حق دیگر در زمانی است که مفید باشد، اما ضروری نیست. برای مثال، حق آموزش به صورت ضعیفی از حق دادرسی عادلانه حمایت می‌کند. نیکل از این بحث می‌کند که قوت روابط حمایت‌گرانه بین حق‌ها با کیفیت اعمال آن‌ها تغییر می‌کند. حق‌های دارای کارکرد ضعیف نمی‌توانند از دیگر حق‌ها حمایت‌چندانی کنند، ولی حق‌های دارای کارکرد مؤثرتر می‌کوشند از حق‌های دیگر بیش‌تر حمایت کنند. حق رعایت تشریفات قانونی از حق برخورد برابر برای افراد گروه‌های نژادی و قومی مختلف حمایت می‌کند، اما اگر تشریفات قانونی به صورت ضعیف اعمال شود، این حمایت نیز حمایتی ملایم خواهد بود.

حق‌هایی که به صورت ضعیف از یکدیگر حمایت می‌کنند، حق‌های وابسته به دیگر حق‌ها هستند. حق‌هایی که به طور نیرومندانه از یکدیگر حمایت می‌کنند، حق‌های تقسیم‌ناپذیر هستند. سازمان ملل متحد در مقدمه اعلامیه ۱۹۶۸ تهران، این ایده را ترویج کرد که «چون

1. Controversial

2. Linkage argument

3. Nickel

انسان‌ها و آزادی‌های بنیادین، جدایی‌ناپذیر هستند، درک کامل حقوق مدنی و سیاسی بدون بهره‌مندی از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی امکان‌پذیر نیست». نیکل معتقد است که این فرضیه تفکیک‌ناپذیری درباره پیوستگی و استحکام پیوندهای اثبات‌کننده میان حقوق بشری گزافه‌گویی می‌کند. با وجود این، وی می‌پذیرد که بسیاری از پیوندهای اثبات‌کننده بین حق‌ها - به ویژه بر اساس اعمال کامل آن - و تصدیق به کارگیری مباحث پیونددهنده زمانی که ضرورتشان را بتوان نشان داد، رخ می‌نمایند.

۴-۵. حق بر خطا بودن^۱

آیا حق بر خطا بودن وجود دارد؟ بسیاری چنین می‌اندیشند. والدرون^۲ (۱۹۹۳، ۶۳) مثالی از معترضان ضد جنگ در سازمان‌دهی یک تظاهرات پر سر و صدا نزدیک مراسم یادبود کشته‌شدگان جنگ را می‌آورد. ولمن^۳ (۱۹۹۷، ۳۳) حرکت آهسته با یک گاری پر از بار در خط بازرسی را مثال می‌زند که درست جلوی زنی خسته راه می‌پیماید که سه‌قلوهایش را به همراه دارد. مطلب عجیب در این‌جا، این است که چگونه در فاصله‌ای که اینقدر به یک قطب‌هنجاری ناحق نزدیک است، هنوز نیروی هنجاری مثبت یک حق وجود دارد. بر اساس نظام هوفیلدی، چه گونه حقی می‌تواند وجود داشته باشد (هیچ گونه وظیفه‌ای نیست) تا چنین (وظیفه) خطایی انجام دهد (ندهد)؟ (پرسش‌های مشابهی درباره «تخلف از حق‌ها» ایجاد می‌شود). (شاوئر، ۱۰۸۴)

دو نوع برداشت درباره حق بر خطا بودن وجود دارد. برداشت اول، بیش‌تر حق‌ها را پیش‌برنده خودمختاری صاحب حق می‌شمارد. حق‌ها به صاحبانشان، قدرت انتخاب می‌دهند و آن گونه که والدرون می‌گوید، اهمیت انتخاب کردن، هنگامی که فرد مجبور به انجام دادن کار درستی شود، کاسته می‌شود. حتی اگر فرد هیچ (امتیاز) - حقی برای انجام دادن کاری نداشته باشد که گفته می‌شود اشتباه است، اجبار او به انجام آن چیز، نقض (مطالبه) - حق مهم اوست. فرض کنید که در مراسم سخنرانی هستید. وقتی سخنرانان سخنان آزاردهنده بر زبان می‌رانند، به استقلال آن‌ها احترام می‌گذارید، هرچند آنان با این سخنان خود به صورت ناشایست، کاری اشتباه انجام می‌دهند.

1. Rights to do Wrong
2. Waldron
3. Wellman

دومین برداشت از حق بر خطا بودن، در نظر گرفتن آن‌ها در مقام تغییر میان‌حکمی^۱ در قلمرو توجیه‌هاست. به طور کلی، درباره داشتن حق قانونی برای انجام دادن کاری که از نظر اخلاقی، خطاست، هیچ رمز و رازی وجود ندارد. توانایی حق قانونی در انجام دادن یک خطای اخلاقی از این حقیقت برمی‌خیزد که قلمروهای توجیه‌های قانونی و اخلاقی به طور کامل مشترک نیست. فردی حق دارد جلوی مادری خسته در خط بازرسی به آرامی راه برود، اما این وظیفه اخلاقی اوست که در این‌جا انجام نمی‌دهد. به همین صورت، فردی می‌تواند امتیاز اخلاقی داشته باشد تا کاری را انجام دهد که فرد دیگری هیچ امتیاز عرفی برای انجام دادن آن ندارد (حق اخلاقی در انجام دادن یک خطای عرفی). با وجود این، هر کدام از قلمروهای توجیه‌ها که تعیین‌کننده هستند، توجیه‌هایی هستند که هر تبیین حقوقی به کار می‌برد و این‌ها فقط توجیه‌هایی درون قلمرویی واحد از توجیه‌های اخلاقی یا قانونی یا عرفی) به شمار می‌روند.

۵-۵. حق باور داشتن، احساس کردن و خواستن

حق‌های اخلاقی، قانونی و عرفی، محدوده‌هایی از حق‌ها را درون قلمرو حقوق رفتاری تعریف می‌کنند؛ یعنی شیوه برخورد با عملی که عاملان انجام دهند. هنگامی که دلایل مادرون این سه قلمرو متفاوت با هم در تضاد قرار می‌گیرند، می‌توانیم برای رفتار کردن به شیوه‌های مختلف، دلایل متفاوتی داشته باشیم. با این حال، حق‌هایی کاملاً فراتر از قلمرو رفتار وجود دارند؛ حق باور کردن، احساس کردن و خواستن. برای مثال، نخست وزیر پافشاری می‌کند که حق دارد آن‌چه را مشاورانش به او گفتند، باور کند. هنرمند می‌گوید که حق دارد نسبت به منتقدانش، احساس عصبانیت داشته باشد و یا حاشیه‌نشینی سرخورده که شاکی است و حق دارد چیزی بیش‌تر از این، از زندگی بخواهد.

قلمرو حق‌ها در حیطه باور داشتن، احساس کردن و خواستن، قلمروهایی معرفتی، احساسی و کنشی هستند. به همراه قلمرو حقوق رفتاری، چهار قلمرو حقوقی وجود دارد. هر کدام از این چهار قلمرو، فضای ادراکی جداگانه‌ای را تعریف می‌کنند. هیچ نوع حقوق معرفتی در عمل کردن و هیچ نوع حقوق احساسی در باور کردن وجود ندارد. آن‌چه متمایزکننده سه قلمرو حقوقی از حقوق رفتاری است، این است که آن‌ها فقط شامل حق‌های مصنوعیتی - امتیازی می‌شوند. (ونر، ۲۰۰۳) برای مثال، یک فرد دارای این حق - امتیاز است که آن‌چه را با چشم می‌بیند، باور کند و بر اساس آن‌چه انجام داده است، احساس غرور کند. شایسته است در این باره بیان‌دیشیم که چرا این قلمروهای معرفتی، احساسی و کنشی شامل هیچ نوع ادعا، قدرت و مصنوعیتی نمی‌شوند.

1. Mid-sentence shift

فیلسوفان به صورت ویژه به حقوق معرفتی توجه زیادی داشته‌اند. برای مثال، ویلیام جیمز، اراده معطوف به باور را «جستاری در توجیه ایمان، دفاع از حق انسان برای پذیرفتن نگرش ایمانی به موضوعات دینی با وجود این حقیقت [می‌داند] که تنها تعقل منطقی ما نمی‌تواند وادار به انجام آن شود». نتیجه «بنیادین» جیمز در این جستار چنین است: «ما به خواست خودمان حق داریم تا باور کنیم هر فرضیه‌ای را بیازماییم که به اندازه کافی برای تحریک خواست ما جذاب است». (جیمز، ۱۸۹۷، ۲، ۳۹) به همین ترتیب، ژرف‌ترین پرسش‌ها در فلسفه کانت بر اساس حق‌ها شکل می‌گیرند. در نقد عقل محض، استنتاج متعالی مقولات در پی اعتباربخشی بکارگیری مفاهیم ادراک محض^۱ است. در نقد عقل عملی، استنتاج درباره آزادی به دنبال نشان دادن شایستگی ما بدون توجه به خودمان به عنوان افراد آزاد است. در هر دو استنتاج صورت گرفته، پرسش اصلی درباره حق است: «بر اساس چه حقی؟» پرسش‌های کانت چنین هستند: «این مقولات را بر اساس چه حقی به کار می‌بریم و بر اساس چه حقی درباره خودمان به عنوان [افرادی] آزاد می‌اندیشیم؟»

۶. سه رویکرد در توجیه حق‌ها

دو رویکرد فلسفی اصلی توضیح می‌دهند که اولاً، کدامیک از حق‌های اساسی رفتار^۲، وجو دارند و ثانیاً، اینکه چرا این حق‌ها باید مورد توجه قرار گیرند. این دو رویکرد را بیش‌تر به عنوان رویکردهایی اخلاق‌شناختی و نتیجه‌گرایانه می‌شناسند. رویکرد منزلت‌گرا معتقد است انسان‌ها صفاتی دارند که برای انتساب حقوق معینی به آن‌ها مناسبند و برای این تناسب حقوقی، توجیهی دارند. نظریه‌های ابزارگرایانه نیز بر این باورند که احترام به حق‌ها، وسیله‌ای برای توزیع بهینه^۳ منافع است. هر کدام از این رویکردها، قوت‌ها و ضعف‌های خاصی دارند و مناقشه‌ای طولانی میان آن‌ها در جریان است.

کوئین (۱۹۹۳، ۱۷۰) نظریه منزلت‌گرای معاصر را این گونه ترسیم می‌کند:

«یک فرد از جسم و ذهنش تشکیل می‌شود. این‌ها بخش‌های حیات او هستند. به همین دلیل، در قدم اول، او باید این توانایی را داشته باشد که بگوید با آن‌ها چه کارهایی می‌تواند انجام دهد، آن هم نه به این دلیل که چنین چینی به بهترین شکل، رفاه کلی انسان را بهبود می‌بخشد، بلکه بدین سبب که هر چینی که او را نادیده بگیرد، به معنای دفن کردن کرامتش

1. Pure understanding
2. Fundamental rights of conduct
3. Optimal distribution

خواهد بود. در پی اعطای این توانایی به او، اخلاقیات، وجود او را به عنوان یک فرد با غایت‌های وجودی‌اش - یعنی یک وجود مستقل - تأیید می‌کند. چون این همان چیزی است که خود اوست، بنابراین، شایسته این تصدیق است».

کوئین ادعا می‌کند که بعضی ویژگی‌های هر فرد - در این‌جا، «فردی با اهداف خود» - سبب شناخت او از دیگران می‌شود. این شناخت است که بر اساس آن، هر فرد می‌تواند با در نظر گرفتن حق‌های بنیادینش با آن‌ها سازگاری پیدا کند.

کوئین، رویکرد منزلت‌گرای خود نسبت به حق‌ها را با رویکردی که حق‌ها را به این دلیل اسناد می‌دهد که، «چنین توافقی، بهترین راه برای ارتقای رفاه کل بشر است»، مغایر می‌داند. هدف او، نظریه‌های نتیجه‌گرای حقوقی است که پارادایم نظریه‌های فایده‌گرایانه هستند. پیش‌تر با این‌گونه نظریه فایده‌گرایانه حقوقی در برداشت استوارت میل از حق‌ها در مقام «چیزی که جامعه باید از من برای مالکیت آن دفاع کند»، روبه‌رو شدیم. میل معتقد بود که جامعه باید از فرد در زمینه مالکیت حقتش دفاع کند؛ چون چنین کاری سبب فراهم آمدن بیش‌ترین سود در میان کل اعضای جامعه خواهد شد. از نظر میل مانند دیگر نظریه‌پردازان ابزارگرا، حقوق، ابزاری است برای بازتوزیع بهینه منافع در کل گروه.

این دو رویکرد درباره نقش «نتیجه» در توجیه حقوق انتسابی، آشکارا با هم تفاوت دارند. نظریه‌پردازان منزلت‌گرا معتقدند که حق‌ها را باید رعایت کرد؛ چون کاری شایسته است، نه این‌که انجام چنین کاری پی‌آمدهای خوبی دارد. بر عکس، در چارچوب نظریه فایده‌گرایی، نتایج خوب، توجیهی برای ترویج و پیشبرد حقوق هستند. کوئین (۱۹۹۳، ۱۷۳) درباره رویکرد منزلت‌گرا چنین می‌گوید: «این درست نیست که فکر کنیم شایسته است حق‌ها را اسناد بدهیم؛ چون فکر می‌کنیم کار خوبی است که حقوق را رعایت کنیم. در عوض، چنین می‌اندیشیم که به حقوق احترام می‌گذاریم؛ زیرا فکر می‌کنیم مردم در عمل، آن حقوق را دارند و ... چون سزاوار است که این حقوق را داشته باشند، از آن‌ها بهره‌مندند».

در قلمرو رویکرد منزلت‌گرا، حق‌ها، ابزاری برای ارتقای نتایج خوب نیستند. در مقابل، بر اساس گفته نوزیک، آن‌ها محدودیت‌های جانبی بر اساس پی‌گیری نتایج خوب هستند. (نوزیک، ۱۹۷۴، ۲۹) رویکرد منزلت‌گرا در برابر هر نوع نقض حق مخالفت می‌کند، حتی اگر چنین نقض‌هایی برای افزایش عدم نقض حق‌ها به صورت کلی باشد (همانند «فایده‌گرایی

حقوقی». چنین رویکردی بر ادله «عامل - نسبی»^۱ تأکید دارد که بر اساس آن، هیچ کس نباید حقوق دیگران را نقض کند.

بنابراین، توجیه بر مبنای منزلت با طبیعت صاحب حق شروع می‌شود و مستقیم به سراغ آن حق می‌رود. رویکرد ابزارگرایانه با نتایج مطلوب^۲ (مانند سود بهینه) شروع می‌کند و بر عکس عمل می‌کند تا ببیند کدام اسناد دادن حق‌ها، نتایج مطلوب را تولید می‌کنند.

۱-۶. حقوق بر مبنای منزلت^۳

نظریه‌های منزلت‌گرا به سنت نظریه‌های حقوق طبیعی^۴ تعلق دارد. همه نظریه‌های حقوق طبیعی، شاخص‌هایی را بنا می‌نهند که انسان‌ها به واسطه ماهیت خود دارند و به شایستگی بجای آن‌ها احترام می‌گذارند. این نظریه‌ها دقیقاً از این نظر متفاوتند که کدام ویژگی انسان‌ها سبب ایجاد حق می‌شوند. البته نظریه‌های غیر دینی تمایل دارند تا همان نوع نسبت‌ها را با وضعیت متفاوتی یا اخلاقی کم‌تر یا بیش‌تری ایجاد کنند: اراده آزاد، عقلانیت، استقلال فردی، توانایی تنظیم زندگی مطابق با برداشت انتخابی از زندگی خوب. نظریه‌پردازان حقوق طبیعی بر این باورند که تعقل انسانی می‌تواند حقیقتی را فهم کند که با وجود آن‌ها به وسیله چنین نسبت‌هایی در شرایط مشخصی به صورت مناسب سر و کار دارد، ولی درباره بدیهی بودن این حقایق توافق ندارند.

در آثار گروسیوس، هابز، پوفندورف و به ویژه لاک، نظریه حقوق طبیعی به بالاترین جایگاهش در آغاز عصر جدید می‌رسد. لاک از این بحث می‌کند که انسان‌ها در دولت پیشاسیاسی^۵ طبیعی، حق «زندگی، آزادی و مالکیت» دارند و این حقوق، محدودیت‌هایی را برای قدرت مشروع دولت ایجاد می‌کند. اثرگذاری اندیشه‌های لاک را در اسناد سیاسی انقلاب‌های فرانسه و آمریکا در قرن هجدهم به ویژه اعلامیه استقلال جفرسون (۱۷۷۶) می‌توان دید: «ما معتقدیم این حقیقتی بدیهی است که همه انسان‌ها به صورت برابر زاده می‌شوند و آفریدگارشان حقوقی تجزیه‌ناپذیر به آن‌ها اعطا کرده است که زندگی، آزادی و رفاه‌مندی از جمله این حق‌هاست».

1. Agent-relative
2. Desired consequences
3. Rights-ascriptions
4. Status-Based rights
5. Natural rights theories
6. Pre-political

نظریه منزلت‌گرا در چارچوب فلسفه معاصر با کتاب حکومت آنارشی و مدینه فاضله (۱۹۷۴) اثر نوزیک احیا شد. چون نوزیک بهره‌گیری از نظریه مالکیت لاک را می‌پذیرد، اثر او به سنت کانتی درباره نظریه‌پردازی حقوق طبیعی تعلق دارد. نوزیک توضیحاتش را درباره قدرت اخلاقی حق‌های فردی بر اساس الزام کانتی در مقابل نگرشی متمرکز می‌کند که تنها با بشریت هم‌چون یک ابزار رفتار می‌کند. به باور نوزیک، حقوق هر فرد محدودیت‌های جنبی را در پی‌گیری اهداف دیگران به دنبال دارد؛ چون فرد مصونیتی به دست می‌آورد که دیگران باید آن را رعایت کنند. او می‌نویسد: «افراد حق‌هایی دارند و چیزهایی وجود دارد که هیچ فرد یا گروهی نمی‌توانند (بدون نقض کردن حق‌های دیگران) به آن‌ها برسند.» (نوزیک، ۱۹۷۴، ۹)

بسیاری از صاحب‌نظران این نگرش پایه‌ای نسبت به حق‌ها را در جذابیت منزلت انسانی می‌جویند. توضیحات نظریه منزلت‌گرا درباره حقوق اساسی صریح و روشن است. برای مثال، کام^۱ (۲۰۰۷، ۲۴۷) حق آزادی بیان را چنین توضیح می‌دهد: «حق آزادی بیان به سادگی می‌تواند تنها راه مناسبی باشد که بر اساس آن، مردم با اندیشه‌ها و ظرفیت خودشان از ابزارهایی برای بیان آن‌ها استفاده کنند ... نپذیرفتن صلاحیت صحبت کردن فرد، مانعی بر سر احترام گذاشتن به اوست ... این سخن که هیچ فرد مشخصی شایستگی حق نهادینه شده آزادی بیان را ندارد ... به نوعی بدین معناست که شاخص‌های حیاتی مشخص ماهیت انسانی برای پدید آوردن این حق در هیچ کسی به اندازه کافی وجود ندارد. این گفته اشتباه به نظر می‌رسد.»

هم‌چنین حق‌های بر مبنای منزلت به صورتی جذاب، نهادینه‌شده هستند. در حالی که توجیه‌های حق‌های ابزارگرا همواره به محاسبه نتایج مربوط موقوف می‌شوند، حق‌های بر مبنای منزلت کاملاً به کرامت شخصی پیوند خورده‌اند. این امر، علت ریشه‌دار بودن حق‌های بر مبنای منزلت را توضیح می‌دهد و این، همان موقعیتی است که بسیاری باور دارند ارزش والای هر فرد را به صورت کامل بیان می‌کند.

با وجود این، استحکام^۲ حق‌های بر مبنای منزلت ممکن است نقطه ضعف این نظریه باشد. یک فرد نمی‌خواهد از اهمیت فزاینده درباره هر فرد به جایگاه ناخوش‌آیندی برسد که در آن، همه حق‌های اساسی، مطلق باشند. نیجل^۳ (۲۰۰۲، ۳۶) با دفاع از نگرش منزلت‌گرا چنین می‌پسندد که «به اندازه بسیار کافی، شرارت‌هایی وجود دارند که در پی آن، یک انسان برای

1. Kamm
2. Strength
3. Nagel

کشتن یا شکنجه فردی بی‌گناه به منظور جلوگیری از آن [شرارت‌ها] مجاز دانسته شود». اگر این شرارت‌ها به اندازه کافی بد باشند که نتایج آن، صلاحیت حق‌های فردی را توجیه کند، دیگر نظریه‌پردازان منزلت‌گرا نیازی ندارد درباره روشی توضیح دهد که یک نظریه چه گونه می‌تواند به طور کامل، اهمیت نتایجی را در پایان کار تأیید کند.

علاوه بر آن، سادگی^۱ رویکرد منزلت‌گرا درباره حق‌ها می‌تواند ضعف آن هم به شمار آید. در نگاهی دقیق‌تر، حق‌های اساسی^۲ که بیش‌تر مردم به آن باور دارند، به صورت پیچیده‌ای شکل می‌گیرند. برای مثال، درباره حق مورد پذیرش عام «آزادی بیان» تأمل کنید. این حق، حمله شخصی به دیگران را سرزنش می‌کند. با این حال، این حق درباره حمله به شخصیت‌های مشهور نسبت به شهروندان عادی، آسان‌گیرتر است. رویکرد منزلت‌گرا چه گونه می‌تواند این تفاوت میان شخصیت‌های مشهور و شهروندان عادی را توضیح دهد یا علاوه بر آن، بگوید که حق آزادی بیان شامل حق بیان هر چیزی هم می‌شود که سخنران می‌داند نادرست است؟ هم‌چنین تمایل داریم تا نسبت به یک نطق خدعه‌آمیز در کمپین‌های سیاسی صبورتر باشیم تا صورت گرفتن چنین نطقی در تبلیغات یا در دادگاه. این پرسش درباره نظریه منزلت‌گرا هنوز مطرح است که چرا حق‌های فردی بایست در قالب چنین شیوه‌های مشخصی شکل یابند؟

نظریه منزلت‌گرا با چالش توجیه بنیان‌ها و هدفش نیز روبه‌روست. چرا این نظریه برای تجویز کردن به افراد «مناسب» است؟ ارزش کانتی درباره مصونیت، هنگامی که استدلال متافیزیکی را به صورت مستقل ارائه داده است، معماگونه به نظر می‌آید. همان گونه که نایجل (۲۰۰۲، ۳۴) تصدیق می‌کند، «قویاً به اثبات رسیده است که استدلال کردن برای یک چنین ارزش فردی و بنیادین، امری دشوار است و این ارزش را، تنها با شاخص‌های اخلاقی می‌توان فهم نمود». این بازخورد آرام اعتراض بتنام درباره مکتب حقوق طبیعی است مبنی بر این که «این مکتب از آغاز تا فرجام، ادعایی انعطاف‌ناپذیر است: این مکتب هر آن چه را اختلافی است، به عنوان اصل بنیادین و تخطی‌ناپذیرش پذیرفته است». (بتنام، ۱۹۷۶، ۶۶)

علاوه بر این، نظریه‌پردازان منزلت‌گرا باید این مناقشه درونی را برطرف کنند که دقیقاً کدام یک از حق‌ها باید بیانگر مصونیت فرد باشد. نوزیک معتقد است حق‌های منزلت‌محور شامل حقوقی مترتب بر هر چیزی است که کسب کرده است، در حالی که دیگر نظریه‌پردازان منزلت‌گرا، آزادی فردی مورد نظر نوزیک را رد می‌کنند. حل این مناقشه ضروری است؛ چون

1. Simplicity

2. Fundamental rights

گروهی از نظریه‌پردازان «آزادی‌خواه چپ‌گرای» نئو کانتی و نئو لاکئی دیدگاهی ارائه داده‌اند که بر اساس آن، منزلت افراد به انطباق با حق‌های قدرتمند مالکیت شخصی و پیش از آن، سهام مساوی از مالکیت جهانی بستگی دارد. (والنتین و اشتاینر، ۲۰۰۰، اوتسوکا، ۲۰۰۳)

۲-۶. حق‌های ابزارگرایانه^۱

نظریه‌های ابزارگرایانه، حقوق را ابزاری برای دستیابی به توزیع بهینه منافع^۲ تعریف می‌کنند. نظریه ابزارگرایانه اولیه، صورت تقریبی نتیجه‌گرایی دو سطحی هم‌چون فایده‌گرایی قاعده‌محور^۳ است. در چارچوب چنین نظریه‌ای، حق‌ها، قواعدی هستند که تحقق همگانی آن‌ها سبب بازتوزیع بهینه منافع می‌شود. بر اساس فایده‌گرایی قاعده‌محور، توزیع بهینه یکی از راه‌های انباشت بیش‌ترین سود است.

رایج‌ترین اشکال به بنیادن نهادن حق‌ها بر چنین نظریه‌ای آن است که حق‌های برآمده از آن بسیار شکننده است. اگر حق‌ها فقط تا آن‌جا موجه هستند که نتایج خوبی پدید آورند، ممکن است چنین به نظر آید که وقتی سودمندی حداکثری در جای دیگری باشد، این نظریه به این نتیجه می‌رسد که باید حق‌هایش را ترمیم کند. برای مثال، اگر کسی انسانی بی‌گناه را مقصر نشان دهد تا جلوی آشوب بزرگی را بگیرد، چرا قاعده‌ای بر اساس نظام دو سطحی وجود نداشته باشد؟ چرا نباید قاعده‌ای باشد اگر کسی حقوق بی‌گناهی را نقض می‌کند، کشته نشود؛ چون مانع از کشتن دو بی‌گناه در جایی دیگر شده است؟ در حالی که به نظر می‌رسد حق‌های منزلت‌محور بسیار نیرومند هستند، حقوق ابزارگرایانه بسیار ضعیف به چشم می‌آیند. (درباره یک بحث دوطرفه نک: پتی، ۱۹۸۸)

مشکل فایده‌گرایی، حقوق ناتوانان^۴ است؛ چون تمرکز فایده‌گرایی بر بیشینه‌گرایی، آن را نسبت به حقایق مشخصی درباره چگونگی سود توزیع‌شده در میان افراد بی‌اعتنا می‌سازد. با این وصف، فایده‌گرایی تنها نمونه نظریه ابزارگرایی نیست.

برای مثال، نظریه مساوات‌طلبی محض، حق‌ها را در نقش ابزارهایی برای دستیابی به توزیع^۵ عادلانه‌تر منافع به تصویر می‌کشد. نظریه اولویت‌گرایی^۶، توزیع بهینه‌ای را به صورت

1. Instrumental rights
2. Interests
3. Rule utilitarianism
4. Weak rights
5. Distribution
6. Prioritarian theory

مشابه با مساوات‌طلبی^۱ تعریف خواهد کرد با استثنای این امر که اهمیت فزاینده‌ای به منافع افرادی می‌دهد که وضعیت وخیم‌تری دارند. دیگر نظریه‌های ابزارگرایانه، «توزیع بهینه»^۲ را به شیوه‌های دیگر تعریف می‌کنند. (سامنر، ۱۹۸۷، ۱۷۱) نظریه‌های ابزارگرایانه‌ای که توزیع بهینه را بر حسب بیشینه‌سازی تعریف نمی‌کنند، ممکن است به دلیل دغدغه‌های مربوط به حقوق ناتوانان، نسبت به فایده‌گرایی با فشار کم‌تری روبه‌رو شوند.

نظریه‌های ابزارگرایانه درباره تعریف محاسبه توزیع بهینه (بیشینه‌سازی، برابری و نظیر آن) و سنجش منافع فردی با هم تفاوت دیدگاه دارند. برای مثال، معیار فایده‌گرایی درباره منافع، سودمندی است که سن^۳ با معیار «قابلیت‌ها»^۴ و دورکین با معیار «منابع»^۵ به آن می‌پردازد. با هر معیاری که به کار بگیریم، همه نظریه‌پردازان ابزارگرا باید به پرسش‌هایی تاریخی درباره قابلیت مقایسه^۶ و مقایسه میان فردی^۷ منافع پاسخ دهند. نظریه‌پردازان ابزارگرا با ارزیابی‌های کلی در این باره عمل می‌کنند که چه‌گونه ثروتمندان از این حق‌ها بهره‌مندند. پس باید توضیح دهند که چه گونه مقوله‌های متنوعی از منافع (مانند سلامتی، درآمد، فرصت‌های ابراز عقاید و پذیرش اجتماعی) با یکدیگر جای‌گزین می‌شوند. هم‌چنین باید توضیح دهند که چرا فکر می‌کنند این منافع به اندازه کافی در میان افراد، مشابه است تا استفاده از همان مقیاس‌های سنجش برای افراد متفاوت درک‌پذیر باشد.

بر نظریه‌های منزلت‌گرا این اشکال وارد می‌شود که این نظریه‌ها، آنگاه دچار کمبود منابع مفهومی می‌شوند که بخواهند شکل پیچیده حق‌هایی که به آن‌ها باور داریم را تبیین کنند و میان خصوصیات زمینه‌های متفاوت و ذی‌حقان متفاوت سازگاری ایجاد نمایند. نظریه‌های ابزارگرا نیز از ناحیه معکوس همین ایرادها آماج انتقاد قرار می‌گیرند. یک نظریه‌پرداز ابزارگرایانه می‌تواند مصالح متنوع و ضروری عده‌ای با موقعیت‌های متفاوت را در نظر بگیرد تا توضیح دهد که چرا حق خاصی باید فقط در اختیار افراد مشخصی یا در وضعیت مشخصی قرار گیرد؟ ریسک این‌گونه نظریه‌پردازی در اینجا، آن است که منابع هنجاری در اختیار، فراوان است و نتیجتاً دست نظریه‌پرداز برای اسناد دادن [هر حقی که] به آن

1. Egalitarianism
2. Optimal distribution
3. Sen
4. Capabilities
5. Resources
6. Commensurability
7. Interpersonal comparison

تمایل دارد، باز خواهد بود. این نظریه پرداز کارش را با حق‌هایی آغاز می‌کند که قصد دارد وجودشان را توجیه کند. سپس داستان مرتب و دقیقی بر اساس توزیع مطلوب منافی بازگو می‌کند که در عمل به آن حق‌ها ختم می‌شوند. (توشنت، ۱۹۸۴؛ فری، ۱۹۸۵) علاوه بر آن، همه توجیه‌های ابزارگرایانه بر پایه پیش‌بینی‌های تجربی مبتنی بر استنادهای حقوقی قرار دارند که نتایجی پدید می‌آورند و نظریه پردازان ابزارگرا به طور معمول در این گونه پیش‌بینی‌های تجربی آن قدر سهل‌انگاری می‌کنند تا اقتباس‌های خود را برای رسیدن به حق‌های مطلوب خویش پنهان کنند.

هر دو مجموعه نظریه‌های منزلت‌گرایانه و ابزارگرایانه درباره حق‌ها مدعی هستند که جذابیتشان ماندگار است. به سبب همین جذابیت، بسیاری، شیفته کشف رویکردی ترکیبی شده‌اند تا بر اساس آن، ترکیبی خردگرایانه از هر دو مجموعه بیافرینند.

۳-۶. حق‌های قراردادی^۱

سومین رویکرد برای توجیه حقوق را می‌توان رویکرد «قراردادی» نامید. در این رویکرد، حق‌ها نه به عنوان حقوق طبیعی مناسب برای افراد مستقل و نه به عنوان ابزاری برای ارتقای شرایط تعریف می‌شوند. در عوض، حق‌ها، اصولی را تعریف می‌کنند و این اصول را نمایندگانی گزینش می‌کنند که به شایستگی برگزیده شده و انگیزه‌مند باشند و بر سر شرایط اساسی روابط توافق شده باشد (مانند اصول برگزیده در «وضعیت آغازین» راولز^۲ یا اصول موجود در چارچوب قراردادگرایی اسکانلن^۳ که کسی به صورت مستدل نمی‌تواند آن‌ها را رد کند). این حقیقت که بر سر این اصول بر اساس شرایط مشخصی توافق شده است، ادله توجیهی آن‌ها به شمار می‌رود. حق‌ها، اصولی بنیادین را در درون این نظریه‌ها تعریف می‌کند؛ چراکه بین حق‌ها و آن‌چه نمایندگان نظریه‌ها برای مطالبه آن استدلال متقنی دارند، ارتباط وثیقی وجود دارد. بنابراین، برای نمونه، راولز ادعا می‌کند که نقش حق مالکیت شخصی «پذیرفتن پایه اصولی مناسب برای درک استقلال فردی و احترام شخصی است که هر دو این‌ها برای توسعه و تحقق دو قدرت اخلاقی، ضرورت دارند». (راولز، ۱۹۹۳، ۲۹۸) اسکانلن می‌گوید که انسان‌های مسولیت‌پذیر «برای اصرار خود بر حق‌های اساسی، دلیل می‌آورند؛ حق‌هایی که از زندگی آنها به صورت‌های معناداری حفاظت و کنترل می‌نماید». (اسکانلن، ۲۰۰۳، ۴) این رویکرد سوم برای توجیه حقوق، یعنی رویکرد قراردادی، بسیار کم‌تر مورد توجه مجامع علمی واقع شده است. (مارتین، ۱۹۸۵؛ گیلبرت، ۲۰۰۴)

1. Contractual rights

2. Rawls

3. Scanlon

۷. انتقادهای وارد شده بر حقها

نقدهای وارد شده بر حقها به دو صورت است. صورت اول، نوعی حمله به محتوای مکاتبی است که به حقها جایگاهی محوری بخشیده‌اند. این انتقادهای استدلال می‌کنند که محتوای چنین مکتب‌هایی به هر صورت که باشد، ناقص یا ناموجه است. برای مثال، در این‌جا شاهد انتقادی هستیم مبتنی بر این‌که مکتب‌های حقوق طبیعی «ادعایی بسیار گسترده» دارند و همچنین حق‌های فایده‌گرایانه به صورت ناموجهی به ضعف می‌گیرند. صورت دوم انتقادهای حمله به خود ادبیات حقوق است. اعتراض وارد شده در این‌جا آن است که این ادبیات دست کم برای بیان برخی دغدغه‌های هنجاری مبتنی بر حقوق تناسب چندانی ندارد. بنا بر صورت دوم انتقادهای ما باید از «بحث حقوقی»^۱ بکاهیم یا از آن بپرهیزیم.

۷-۱. انتقادهای وارد شده بر نظریه حقها

مارکس به مفاد اسناد سیاسی امریکایی و فرانسوی قرن هجدهم انقلابی تاخته است که مدعی «حقوق بنیادین انسان» از جمله آزادی، برابری، امنیت، مالکیت و آزادی رفتار مذهبی هستند. مارکس معتراض است که این حقوق ناشی از برداشت غلطی درباره شخص انسان به عنوان فردی نامرتب به دیگران است که داشتن منافع را می‌توان بدون ارتباط داشتن آن با دیگران تعریف کرد، در حالی که همیشه به صورت بالقوه‌ای در تعارض با دیگران است. فرد دارای حقوق، «فردی منزوی است ... که در پس منافع و امیال شخصی‌اش خزیده و خود را از جامعه جدا کرده است». (مارکس، ۱۸۴۴، ۱۶۴)

حق مالکیتی که مارکس به آن اشاره می‌کند، نشان‌دهنده شاخص انزواگرایانه و ضد اجتماعی این حقوق برای انسان است. از یک سو، حق مالکیت، حقی برای دور کردن دیگران است که معادل مشروع سیم خاردار است. از سوی دیگر، حق مالکیت به صاحب این حق، اجازه می‌دهد که منابع خود را با رضایت و به سود خود انتقال دهند؛ حتی اگر در جای دیگری به این منابع، نیاز جدی وجود داشته باشد.

به همین ترتیب، مارکس معتقد بود که حق شخصی آزادی سبب تقویت خودخواهی^۲ می‌شود. افرادی که دوست دارند حق داشته باشند تا هر آن‌چه را می‌خواهند، انجام دهند به شرط این‌که به دیگران آسیبی نرسانند، عقده خودخواهی را تداوم خواهند بخشید. همچنین در مورد برابری، دستیابی به حقوق برابر در دولت لیبرال صرفاً می‌خواهد توجه مردم را از این امر

1. Rights talk
2. Selfishness

دور کند که برابری‌شان امری کاملاً صوری است. در نهایت، این حقوق طبیعی مورد خطاب، در حقیقت، هرگز برای انسان‌ها طبیعی نیست. آن‌ها اساساً ابزارهای تعیین‌کننده حاکمان شیوه مدرن تولید هستند که هر فرد را به خوبی با دستگاه سرمایه‌داری سازگار می‌کنند.

جامعه‌گرایان (تیلور، والزر، مکینتایر^۲ و سندل^۳)، تعدادی موضوع یکسان را در انتقادهایشان درباره نظریه‌های لیبرال و آزادی‌خواهانه بیان می‌کنند. آنان معترض هستند که انسان‌ها آن گونه که این نظریه‌ها مفروض دانسته‌اند، از ابتدا نیز این‌گونه جدا و منفک (از اجتماع) نبوده‌اند. برای مثال، نوزیک با نظریه‌پردازی «وضعیت طبیعی» و مفروض دانستن این که انسان‌ها جدا از نظم اجتماعی پایدار و دولتی، ظرفیت‌های مستقلی می‌آفرینند که آن‌ها را سزاوار حق داشتن می‌کند، به خطا می‌رود. ما نباید هم‌چون «وضعیت آغازین» راولز تلاش کنیم بحثی برای حق‌ها ایجاد کنیم که بر اساس آن، افراد به طور انتزاعی مجبور به انتخاب از میان هویت‌های خاص و وابستگی‌های اجتماعی‌شان شوند. برای ایجاد نظریه سیاسی بنیادین بر اساس آن‌چه همه نمایندگان عقلایی به صورت انتزاعی، خواهان آن هستند، هیچ راهی وجود ندارد. در مقابل، نظریه‌پردازان باید به بافت اجتماعی خاصی بنگرند که مردم واقعی، زندگی‌شان را در آن می‌گذرانند و نیز اهدافی که به پیدایش منافع مشخصی درون فرهنگ‌های مختلف می‌انجامد. این انتقاد با متهم کردن نظریه‌های لیبرال و آزادی‌خواه به دلیل جامع‌گرایی کاذبشان و اصرار بر این امر که همه جوامع باید برای انطباق درون چارچوب معیارمندی از حقوق تلاش کنند، ادامه می‌یابد. جامعه‌گرایان می‌گویند تا آن مقدار که ما باید حق‌ها را نسبت به فهم کلی خود از جهان تصدیق کنیم، باید حق‌ها را به مثابه بخشی از شیوه‌های در حال رشد خود تفسیری اجتماعی^۴ و گفت‌وگو^۵ بشماریم و بنابراین، حق‌ها را قوانینی بیانگریم که متناسب با هر فرهنگی، امکان تغییر قابل توجه داشته باشند.

درباره این نوع انتقادات به تفصیل بحث شده است (مانند: گوتمن، ۱۹۸۵؛ والدرون، ۱۹۸۷؛ مال‌هال و سوئیفت، ۱۹۹۲). صحت این نقدها به مباحث سنگینی برخاسته از نظریه‌های اخلاقی و سیاسی بستگی دارد. آن‌چه در این‌جا می‌توان گفت، (وجود) یک موضوع کلی در بیش‌تر

1. Taylor, C
2. Walzer
3. Macintyre
4. Sandel, M
5. Social self-interpretation
6. Negotiation

این نقّادی‌هاست - بدین صورت که نظریه‌های حقوقی برجسته به طریقی افراطی، فردگرایانه یا «اتمیک» هستند - و به انتقاد از هر نظریه صرفاً به این دلیل که از ادبیات حقوقی استفاده می‌کند، نیازی نیست. مثلاً ایگناتیف^۱ (۶۷، ۲۰۰۳) مرتکب اشتباه شده است وقتی ادعا می‌کند: «ادبیات حقوقی نمی‌تواند به چارچوبی جمع‌گرایانه یا اجتماع‌گرا تجزیه یا تفسیر شود. ادبیات حقوقی، فردگرایی اخلاقی را مسلم دانسته و هر چیزی خارج از این فرض بی معناست».

همان گونه که دیدیم، ادبیات حقوقی نه تنها توانایی پذیرش صاحبان حق‌ها را دارد که در واقع، همان افراد هستند، بلکه افراد را در شمار اعضای گروه‌ها هم چون خود گروه‌ها، دولت‌ها، مردم و مانند آن در نظر می‌گیرد. در واقع، قابلیت جمع‌گرایی در ادبیات حقوقی، بیش‌تر از یک قابلیت صوری است. آموزه بین‌المللی حقوق بشر - بنیاد نوین نظریه حقوق طبیعی قرن هجدهم - چندین حق قابل توجه را به گروه‌ها منتسب می‌کند. برای مثال، کنوانسیون بین‌المللی مبارزه با نسل‌کشی، هر گونه عملی را برای نابودی هر نوع گروه ملی، قومی، نژادی یا دینی ممنوع کرده است و هر دو میثاق حقوق بشری، حق تعیین سرنوشت را به مردم اعطا می‌کنند. چنین نمونه‌هایی نشان می‌دهند که ادبیات حقوقی اساساً فردگرایانه نیست.

۲-۷. نقدهایی بر ادبیات حقوقی

ادبیات حقوقی می‌تواند در برابر این اتهام مقاومت کند که الزاماً با فردگرایی هم‌سوست. با وجود این، منتقدان، گفت‌وگوی حقوقی را به مانع‌تراشی فراروی رشد اجتماعی متهم کرده‌اند: «گفت‌وگوی حقوقی ما در قالب مطلق خود، انتظارات غیر واقعی را ارتقا می‌بخشد، تنش اجتماعی را افزایش می‌دهد و مانع از انجام گفت‌وگویی می‌شود که می‌تواند به اجماع، توافق یا دست کم، کشف زمینه‌ای همگانی دست یابد. به نظر می‌رسد این گفت‌وگو با سکوت در زمینه مسئولیت‌ها، بدون پذیرش تعهدات شهروندی و شخصی متناظر از پذیرش مزایای زندگی در یک نظام رفاه اجتماعی دموکراتیک چشم‌پوشی می‌کند ... این گفت‌وگو با حالت انزواگرایانه‌اش، مانع رسیدن ابزارهای یاری‌دهنده و به طور بالقوه مهم برای فرآیند معرفت‌خوداصلاحی می‌شود. تمام این ویژگی‌ها، تنها مطالبه‌ها را تشریح می‌کنند بیش از آن که استدلالی مطرح کنند».

گلندون^۲ (۱۹۹۱، ۱۴) برخی از نتایج عملی زیان‌بار ارتباط مرسوم میان حق‌ها و استدلال‌های نهایی را استخراج کرده است که پیش‌تر شاهد بودیم. چون ادعاهای حقوقی، استدلال‌هایی

1. Ignatieff

2. Glendon

قانع‌کننده پیشنهاد می‌دهند، مردم ممکن است هنگام خسته شدن از پی‌گیری یک بحث، ناگهان برای دنبال کردن آن حق‌ها تشویق شوند. زمانی که فردی به پایان منازعه‌ای رسیده است، می‌تواند «حق» را مانند «برگ برنده» رو کند. به همین ترتیب، این قابلیت بالقوه در ادبیات حقوقی می‌تواند طرفین نزاع را از همان ابتدا به جای مذاکره به سمت ناسازگاری بکشانند، چنان‌که هر طرف در پی گستراندن دامنه ادعاهای حقوقی خود باشد تا این‌که این درگیری تنها با حضور قدرتی بالاتر مانند دادگاه حل‌شدنی باشد. یک طیف از نظریه‌های فمینیستی نیز به این نگرش انتقادی توجه کرده و گفتمان آمرانه^۱ و قاطعانه^۲ درباره حق‌ها را با «صدای مردانه اعتراض‌آمیز، یکسان دانسته است.

مسئله است که این گرایش‌های ناخوشایند سبب رنجش افرادی خواهد شد که از زبان حقوق^۳ استفاده می‌کنند. همان‌گونه که شاهد بوده‌ایم، این ادعا شاید جذاب باشد که هر حق فقط در چارچوب فضای تقسیم‌بندی کاملاً ناعادلانه، «مطلق» است. این امر می‌تواند سبب تولید نظریه‌هایی دقیق درباره توجیه علت این امر شود که فرد حق‌هایی دارد و آن را مطالبه می‌کند. با وجود این، معقول است که استفاده واقعی از گفت‌وگوی حقوقی در بردارنده گرایش‌هایی است که گلندون به آن اشاره می‌کند. از این‌رو، اتفاقی نیست که امریکا به عنوان «سرزمین حقوق»، سرزمین دعاوی قضایی نیز هست.

یکی دیگر از آثار زیان‌بار گفت‌وگوی حقوقی که گلندون آن را برمی‌شمرد، گرایش آن در تغییر تمرکز اخلاقی بر افراد به عنوان صاحبان حق‌هاست، نه مسئولیت‌دارندگان. او نیل^۴ این انتقاد را بسط داد. (۱۹۹۶، ۱۲۷-۵۳؛ ۲۰۰۲، ۲۷-۳۴) تمرکز بر صاحبان حق‌ها به جای مسئولیت‌دارندگان، استدلال اخلاقی را در عوض مسائل اخلاقی سنتی پویا درباره رفتار فرد به سمت ذی‌حق‌ها هدایت می‌کند. هم‌چنین بحث حقوقی، بهره‌برداران از حق را به نادیده گرفتن فضایل مهمی مثل شجاعت و احسان وا می‌دارد؛ چون آن‌ها وظایفی هستند که با حق‌ها هیچ‌گونه سازگاری ندارند. در نهایت، چون یک فرد می‌تواند بدون توجه به مطلوبیت (عمل) یا حتی امکان فشار آوردن بر دیگران با الزامات متناظرش، حقی را مطالبه کند، استفاده از ادبیات حقوقی، مردم را به مطالبات غیر عملی تشویق می‌کند.

1. Peremptory
2. Rigidifying
3. Language of rights
4. O'Neill

منتقدانی مانند اونیل به صورت کلی به ادبیات حقوقی توجه نمی‌کنند. آن‌ها به جای حق - مصونیت‌های فعال و حق - قدرت‌ها، مستقیم به سراغ حق‌های منفعل به ویژه حق - مطالبه‌ها می‌روند. با وجود این، پذیرش بحث حقوقی دامن‌گستر شده و برای بیان چنین انتقادهایی اشتیاق وجود دارد. گفتمان تازه درباره حق‌ها را کسانی بسط می‌دهند که خود یا دیگران را به عنوان دریافت‌کنندگانی بالقوه، مستحق پافشاری بر سر منافع یا حمایت‌های مشخصی می‌بینند. شرح هنجارهای بنیادی مبتنی بر حقوق، سود و زیان‌هایی دارد. ادبیات حقوقی می‌تواند اشاره صریحی باشد برای تشریح ساختارهای آزادی و قدرت. زمانی که ادبیات حقوقی به صورت نظریه‌های مشخصی مانند اسناد حقوق بین‌المللی بشر شکل می‌گیرد، ادبیات حقوقی می‌تواند بر حسب عبارت‌هایی قابل فهم، معیارهایی برای رفتار مقبول حداقلی ارائه کند که در آن صورت، افراد می‌توانند با داشتن قدرت برتر بر آن‌ها، حق‌های خود را مطالبه کنند. حقوق برای دستیابی به آزادی و برابری گسترده‌تر با جنبش‌های تاریخی نیز هم‌آوا شده است، بنابراین، مطالبات حقوقی می‌توانند نوعی هم‌نوایی برای تحقق عدالت ایجاد کنند که دیگر مطالبه‌ها و درخواست‌ها^۲ از این نظر کمبود دارند. این که پی‌آمدهای مثبت استفاده از ادبیات حقوقی بر مخاطره‌های ناشی از آن غلبه دارد، موضوعی دامنه‌دار است که به صورت نظریه‌ای اخلاقی، سیاسی و حقوقی دوام می‌یابد.

1. Assertions

2. Appeals

1. Bentham, J., 1796, *Anarchical Fallacies*, in Waldron 1987a, pp. 46-76.
2. Brett, A., 1997, *Liberty, Right, and Nature*, Cambridge: Cambridge University Press.
3. Campbell, T., 2006, *Rights: A Critical Introduction*, London: Routledge.
4. Cruft, R., 2004, "Rights: Beyond Interest Theory and Will Theory?", *Law and Philosophy*, 23: 347-97.
5. Darwall, S., 2006, *The Second-Person Standpoint*, Cambridge: Harvard University Press.
6. Dworkin, R., 1984, "Rights as Trumps", in Waldron 1984, pp. 153-67.
7. Edmundson, W., 2004, *An Introduction to Rights*, Cambridge: Cambridge University Press.
8. Feinberg, J., 1970, "The Nature and Value of Rights", *Journal of Value Inquiry*, 4: 243-257.
9. — , 1973, *Social Philosophy*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
10. — , 1980, *Rights, Justice, and the Bounds of Liberty*, Princeton: Princeton University Press.
11. Finnis, J., 1980, *Natural Law and Natural Right*, Oxford: Clarendon Press.
12. Frey R., 1985, "Act-Utilitarianism, Consequentialism, and Moral Rights", in Frey, R. (ed.), *Utility and Rights*, Oxford, Basil Blackwell, pp. 61-85.
13. Gewirth, A., 1981, "Are There any Absolute Rights?", in Waldron 1984, pp. 81-109.
14. Gilbert, M., 2004, "Scanlon on Promissory Obligation: The Problem of Promisees' Rights", *The Journal of Philosophy*, 101: 83-109.
15. Gilligan, C., 1993, *In a Different Voice*, Cambridge: Harvard University Press.
16. Glendon, M., 1991, *Rights Talk: The Impoverishment of Political Discourse*

17. , New York: Free Press.
18. Griffin, J., 1989, *Well-Being: Its Meaning, Measurement, and Moral Importance*, Oxford: Oxford University Press.
19. Gutmann, A., 1985, "Communitarian Critics of Liberalism", *Philosophy and Public Affairs*, 14: 308–322.
20. Hart, H., 1961, *The Concept of Law*, Oxford: Oxford University Press.
21. — , 1982, *Essays on Bentham: Studies in Jurisprudence and Political Theory*, Oxford: Clarendon Press.
22. Hohfeld, W., 1919, *Fundamental Legal Conceptions*, W. Cook (ed.), New Haven: Yale University Press.
23. Holmes, S., and Sunstein, S., 1999, *The Costs of Rights*, New York: W.W. Norton.
24. Ignatieff, M., 2003, "Human Rights, Sovereignty, and Intervention", in Owen, N. (ed.) *Human Rights and Human Wrongs: The Oxford Amnesty Lectures 2001*, Oxford: Oxford University Press.
25. Ivison, D., 2007, *Rights*, Montreal: McGill-Queen's University Press.
26. James, W., 1897 *The Will to Believe*; page references in the text are to W. James, *The Will to Believe and Human Immortality*, New York: Dover, 1956.
27. Jones, P., 1994, *Rights*, New York: St. Martin's Press.
28. Kamm, F., 1992, "Non-Consequentialism, the Person as an End-in-Itself, and the Significance of Status", *Philosophy and Public Affairs*, 21: 354–89.
29. — , 2007, *Intricate Ethics*, Oxford: Oxford University Press.
30. Kramer, M., 2001, "Getting Rights Right", in *Rights, Wrongs, and Responsibilities*, ed. Kramer. M., London: Macmillan, pp. 28–95.
31. Kramer, M., Simmonds, N., and Steiner, H., 1998, *A Debate Over Rights*, Oxford: Oxford University Press.
32. Loudon, R., 1983, "Rights Infatuation and the Impoverishment of Moral Theory", *Journal of Value Inquiry*, 17: 87–102.
33. Lyons, D., 1970, "The Correlativity of Rights and Duties", *Noûs*, 4: 45–57.

34. Lyons, D., 1994, *Rights, Welfare and Mill's Moral Theory*, Oxford: Oxford University Press.
35. MacCormick, N., 1977, "Rights in Legislation", in Hacker, P., and Raz, J. (eds.), *Law, Morality and Society: Essays in Honour of H.L.A Hart*, Oxford: Oxford University Press, 1977, pp. 189–209.
36. — , 1982, *Legal Right and Social Democracy*, Oxford: Oxford University Press.
37. Mackie, J., 1979, "Can There be a Rights-Based Moral Theory?", in Waldron 1984, pp. 168–81.
38. Martin, R., 1993, *A System of Rights*, Oxford: Oxford University Press.
39. — , 1985, *Rawls and Rights*, Lawrence, Kansas: University Press of Kansas.
40. Marx, K., 1844, "On the Jewish Question"; page reference in the text is to the reprint in Waldron 1987a, pp. 137–50.
41. Mill, J., 1859, *On Liberty*; page reference in the text is to the reprint in J. Mill, *On Liberty and Other Essays*, S. Collini (ed.), Cambridge: Cambridge University Press, 1989.
42. — , 1861, *Utilitarianism*; page reference in the text is to the reprint in J. Mill, *Utilitarianism*, G. Sher (ed.), Indianapolis: Hackett, 2002.
43. Mulhall, S., and Swift, A., 1992, *Liberals and Communitarians*, Oxford: Blackwell.
44. Nagel, T., 2002, *Concealment and Exposure*, Oxford: Oxford University Press.
45. Narveson, J., 2001, *The Libertarian Idea*, Peterborough, Ontario: Broadview.
46. — , 2002, *A Question of Trust*, Cambridge: Cambridge University Press.
47. Nickel, J., 2008, "Rethinking Indivisibility: Towards a Theory of Supporting Relations between Human Rights", *Human Rights Quarterly* 30: 984–1001.
48. O'Neill, O., 1996, *Toward Justice and Virtue: A Constructive Account of Practical Reasoning*, Cambridge: Cambridge University Press.

49. Otsuka, M., 2003, *Libertarianism Without Inequality*, Oxford: Oxford University Press.
50. Pettit, P., 1988, "The Consequentialist can Recognize Rights", *Philosophical Quarterly*, 38: 42–55.
51. Plamenatz, J., 1938, *Consent, Freedom, and Political Obligation*, Oxford: Oxford University Press.
52. Quinn, W., 1993, *Morality and Action*, Cambridge, Cambridge University Press.
53. Rainbolt, G., 2006, *The Concept of Rights*, Dordrecht: Springer.
54. Rawls, J., 1971, *A Theory of Justice*, Cambridge: Harvard University Press.
55. Raz, J., 1975, *Practical Reason and Norms*, London: Hutchinson.
56. — , 1986, *The Morality of Freedom*, Oxford: Oxford University Press.
57. — , 1994, *Ethics in the Public Domain*, Oxford: Oxford University Press.
58. Sandel, M., 1982, *Liberalism and the Limits of Justice*, Cambridge: Cambridge University Press.
59. Scanlon, T., 1977, "Rights, Goals, and Fairness", in Waldron 1984, pp. 137–52.
60. Schauer, F., 1984, "Can Rights Be Abused?", *Philosophical Quarterly*, 31: 225–30.
61. Sen, A., 1982, "Rights and Agency", *Philosophy and Public Affairs*, 11: 3–39.
62. Sen, A., 1999, *Development as Freedom*, Oxford: Oxford University Press.
63. Shafer-Landau, R., 1995, "Specifying Absolute Rights", *Arizona Law Review*, 37: 209–24.
64. Shapiro, I., 1986, *The Evolution of Rights in Liberal Theory: An Essay in Critical Theory*, Cambridge: Cambridge University Press.
65. Shue, H., 1996, *Basic Rights: Subsistence, Affluence, and U.S. Foreign Policy*, Princeton: Princeton University Press.
66. Sinnott-Armstrong, W., 1996, "Moral Dilemmas and Rights", in Mason, H. E. (ed.), *Moral Dilemmas and Moral Theory*, New York: Oxford University Press, pp. 48–65.

67. Skorupski, J., 2010, *The Domain of Reasons*, Oxford: Oxford University Press.
68. Sreenivasan, G., 2005, "A Hybrid Theory of Claim-Rights", *Oxford Journal of Legal Studies* 25: 257–74.
69. —, 2010, "Duties and Their Direction", *Ethics*, 120 (3): 465–494.
70. Steiner, H., 1994, *An Essay on Rights*, Oxford, Blackwell.
71. Sumner, L., 1987, *The Moral Foundations of Rights*, Oxford: Oxford University Press.
72. Taylor, C., 1979, "Atomism", in Kontos, A., (ed.), *Powers, Possessions, and Freedom*, Toronto: University of Toronto Press.
73. Thompson, M., 2004, "What is It to Wrong Someone? A Puzzle About Justice", in Wallace, R. J., Pettit, P., Scheffler, S., and Smith, M. (eds.), *Reason and Value: Themes from the Moral Philosophy of Joseph Raz*, Oxford: Clarendon.
74. Thomson, J., 1990, *The Realm of Rights*, Cambridge: Harvard University Press.
75. Tierney, B., 1997, *The Idea of Natural Rights*, Atlanta: Scholars Press.
76. Tushnet, M., 1984, "An Essay on Rights", *Texas Law Review*, 62: 1363–1403.
77. Vallentyne, P., and Steiner, H., 2000, *Left Libertarianism and its Critics: The Contemporary Debate*, New York: Palgrave Macmillan.
78. Waldron, J., (ed.), 1984, *Theories of Rights*, Oxford: Oxford University Press.
79. —, (ed.), 1987a, *Nonsense Upon Stilts: Bentham, Burke, and Marx on the Rights of Man*, London: Methuen.
80. —, 1987b, "Nonsense Upon Stilts?—A Reply", in Waldron 1987a, pp. 151–209.
81. —, 1993, *Liberal Rights: Collected Papers 1981–1991*, Cambridge: Cambridge University Press.
82. Wellman, C., 1985, *A Theory of Rights*, Totowa, NJ: Rowman & Allanheld.
83. —, 1995, *Real Rights*, Oxford: Oxford University Press.
84. —, 1997, *An Approach to Rights*, Dordrecht: Kluwer.

85. Wenar, L., 2003, "Legal Rights and Epistemic Rights", *Analysis*, 63: 142–46.
86. — , 2005, "The Nature of Rights", *Philosophy and Public Affairs*, 33: 223–53.
87. — , 2008, "The Analysis of Rights", in Kramer, M., Grant, C., Colburn, B., and Hatzistavrou, A. (eds.), *The Legacy of H. L. A. Hart*, Oxford: Oxford University Press, pp. 251–73.
88. Williams, G., 1968, "The Concept of a Legal Liberty", in Summers, R. (ed.), *Essays in Legal Philosophy*, Oxford: Blackwell, pp. 121–44.